

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷



اسعد بن ساریه
در بیان
۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ
۱۳۰۲

۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی		
نام کتاب	فرمانه	
مؤلف		شماره دفتر
موضوع تألیف		۲۲۶۴۸
تاریخ ثبت	۲۱۷۹	۲۳۱۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
۲۱۷۹

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----



این کتاب سی و هفت نفر بنامه نوشته شده است

۱	با	۲	با	۳	با
۴	با	۵	با	۶	با
۷	با	۸	با	۹	با
۱۰	با	۱۱	با	۱۲	با
۱۳	با	۱۴	با	۱۵	با
۱۶	با	۱۷	با	۱۸	با
۱۹	با	۲۰	با	۲۱	با
۲۲	با	۲۳	با	۲۴	با
۲۵	با	۲۶	با	۲۷	با
۲۸	با	۲۹	با	۳۰	با
۳۱	با	۳۲	با	۳۳	با
۳۴	با	۳۵	با	۳۶	با
۳۷	با	۳۸	با	۳۹	با
۴۰	با	۴۱	با	۴۲	با

بسم الله الرحمن الرحيم

باب اول در آفرینش هستی و اختلاف کرده اند که درستی
مطالع افاده رشت که چون حق عز و شانه خواست که هر یک را
با در فرمود که از شما خلق خواهم آفرید باد و عا کرد که خداوند از
ما خلق نفر ما کسی را که او را با تش عذاب کنی پس اسب را آفرید
و در روایت دیگر از کلینی چنان است که حق سبحانه و تعالی صد بار زرد
آفرید و ایشان را ریخت می کردند و تیره و تواله و شمس بودند تا درین میان
و اتفاق بر آنست که مسیح حیوانی شریف از اسبیت و چنانچه حق سبحانه
و تعالی مردم را بر تمام مخلوقات فضل داده است زیرا که اسب را بر همه
حیوانات تفصیل فرموده است و به ایشان برکت داد و عزیز گردانید
و مرکب آنها و انیمه و پادشاهان ساخت و ایشان را بوسیله سواری
بر آنها ظفر داد و از پیغمبر علیه افضل الصلوات مشغولست که در فضیلت
فرموده اند که اذا اراد الله برجل خیر اراد الله له مرکبا طيبا
و نیز فرموده اند که نعم انجیل را که باها عزیز و مالکها غیر فقیر و در مال عرب
آمده است در شان بهی ظله هاعتر و فی بطنها کنز و فرموده
که عزیز تر منجی در دنیا نیست بهیست و حق تعالی فرموده که او بوسیله سواری
خود تسلط داده ایشان را بچند ان ستایش فرموده که توصیف است آید

در آفرینش
حیوانات
و اسب

چنانچه هر کس سوارى پيايوزد و در راه خدا کارزار نمايد فاضلترين همه
 کارها کرده باشد قوله ثم ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم
واموالهم بان لهم الجنت و در سوره آل عمران ياد فرموده ولا
تخسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احيا عند
ربهم بر زبون فرحين بما انهم الله من فضله و ايات نبات
 درين باب زياده از اوست که درين مختصر توان گنجينه و در چهار آمده
 که انصار پيغمبر از رسول خدا را که میخواهم بدانيم که از طاعتها و اعمال
 خير در نزد خدا کدام يك بهتر است تا بدان اشتغال تايم اين آيه
 نازل شد قوله ثم ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيل الله
كاقية بذنباهم و در تاريخ طبرى آورده است که اول کسی
 که هب بکار آورد و طهر بر داشت و بوسه بود و او در از کوشش را بر هب چنين
 استرديد آمد و در زمان او زين بر هبسان نهي نهادند بعد از آن چنين
 زين بر هبسان نهاد و پالون بر دراز کوشش در سوره ياد فرموده است
 وعده ثواب گساف که هب را يکود و در زند و صابه غلب نگاه داشته اند
 و خرج دشمنه که هب پيغمبر چنان است که صدقه بدر و ليشان داده
 و هم فرموده است که هر کس تا نيانه بر سه سب زند و تو به کند نگاهدارد

و از زين جنت است که در قديم غنيمت سه سيم سوار ميدهند و يك سيم پايه
 از پنجاه معلوم مي شود که دو حصه آن از آن هب است و حصه بچه را که در
 روى هب را باستين مبارک پاك كرده است و در روز فتح خيبر
 داري را ديده اند که جو هب را بدست خود پاك مي کرد و چند کور داشت
 سواد کردند که چيست چيست فرمود که بهر دانه جوي که بدست خود پاك مي
 و با سب هب تواني در ديوان اعمال تو بنويسند و چون غرض کلي از زين
 کتاب معرفت است زياده براي ن ذکر نيافت **باب دوم** در
 هب و شناختن دندان و دندان پاك هب را از دندان اوستي توان حشاش
 که بزرگان درين باب تجر بها کرده اند و دانسته اند و دندان پيشين
 دوازده بود و زير و زبر و اول دندان که هب را بايد و زير و دوبا
 باشد و آن بعد از روز پنجم است يا نهم و از آن بازي سنا يا خواته
 و بعد از آن چهار دندان ديگر بر لرد و از پهلوي سنا يا از چپ است
 و از او سنا خوانند و بعد از آن چهار ديگر بر ارد و بهاي طريق از پهلوي
 و اسطه و از آن با عيات خوانند و دندان هب در او ابل که براي
 سفيه و کوچک و اس بود بر کف صدف چون ميغته رنگت بگرداند و
 بزرگتر بر آيد و کرده چون بزايد بکند که بلفظ عرب از احوالي خوانند

چون سال دیگر بر آید دندانها قدری زرد شود تا دو سال ششماه که بگذرد
 سنایا که گفتیم بنیاد دندان کند و چون هر چهار بچکند درست کند سال
 تمام شود و چون شش سال و ششماه بگذرد دنیا دندان و اطاعت تمام
 کند چون هر چهار بچکند تمام رست کند چهار ساله باشد و چون چهار سال
 و ششماه بشود بنیاد دندان رباعیات افتادن کند چون بچکند تمام
 آورد پنج ساله باشد بعد از آن افتادن دندان با کند و چون شش ساله
 شود سربای دندانها تمام سیاه شود و چون هفت ساله شود سیاهی از
 دندان سنایا برود و چون هشت ساله کرد سیاهی از سرباط
 برود و چون نه ساله کرد سیاهی از دندان رباعیات نیز برود و چون
 سربای دندان دوازده ساله تمام سفید گردد و چون ده ساله شود
 دندان سنایا بر نکند کمپل گردد و چون یازده ساله شود رباعیات
 از رنگ و گونه برود و همیشه ده ساله همان باشد که دوازده ساله
 و چهارده ساله چون شود دندانهای زیرین نیز سفید باشد و چون
 ساله شود تمام دندانهای زیرین سفید شده باشد و اطاعت نکند
 و چون هجده ساله شود

ابلق و چون از سیاه
 یک رنگت که شش رنگ سیاه حال خوبتر است و آن هب سیاه باشد که چپ
 دست و پای او سفید باشد در ویش سفید باشد تا حدی و لب زرد
 سفید باریک و بعضی از بزرگان برانند که بهترین رنگها مکیت است چپ او
 در کار سخت تر است و از کرمان و صبور تر و در کار و زار طاعت
 خوشتر و گزیدن مکرر دارد و در خبر است که رسول الله امیر المؤمنین را
 فرمود که از سببان هر که ام را خواهی بگزين اخضر است و جواب عرض کرد که
 شما هم را به حضرت فرمودند که الاشفار اسبق و الکهنه اصبر یعنی سب
 دونه است و سبکیت صبور تر اما سبک رنگ نصفی است
 نمی آید و آن چند گونه است خنک شرفه و کس خنک و لیکن بهترین خنکها آن
 که پس و نهمه و خضیه و چشم و ستم و از سیاه باشد و از سبب زرد
 بهتر است که زردی او بر رنگ شام مرغ باشد و چون درم درم رنگ زرد
 براند اش پدید آید و سبب سمنه که دهن و ناصیه و پشت و سرنو
 خانه و دم سیاه داشته باشد و بر پشت خط سیاه در غایت خوبی بود
 و کلکون که بسیای زنده و مرا و را سبب سفیدی نباشد نیک باشد
 و هم چنین سیاه خالص بشرط آنکه چشمش سرخ نباشد چه هر آبی که سرخ

پس داشته باشند مثل شوم است و اگر بر پهلوی رست دایره بود
 صمد مبارک نمیدهند و آورده اند که اگر کسی بروی حرب کند کشته شود
 یا کشته شود و هم چنین اگر بر پهلوی نزدیک ناف که از اترهی گاه می گویند
 بود ناپسیده است و گفته اند که بیم است که البته صاحبش سر کنون بیفتد و
 آبی را که دندان سفید شد و لبش چون لب اشته مبارک نمیدهند
 و اگر بر کتف زیر پش نشاند بشد هم چنین مکرده است و اگر در زیر کمر
 علامتی داشته باشد بر یک طرف مبارک نیست و اگر بر نیمه پش نشاند
 باشد از آن ناپسندیده می دارند و در حرب و کوی و شکار بر روی میاید
 و نشاند که گنبد گاه دست بود مبارک نیست و بر چشم و کف و گوش چشم
 مکرده است و عرب از شوم می دانند و آبی که این علامت دارد پیش
 خرید و سوار نمیدهند و سب را چون دو دست و پای سفید بود می
 و مبارک نمی دانند و چون بر پیشانی سب خطی کشیده باشد از چشم چشم
 مذموم است اما در شوی سب هیچ سب سب است سفید نمیدهند و از آن
 در لشکر رانمی پد کرد و نقل است که سادات عرب که این معنی میکنند و
 سالاران ترکمان باور نمیکردند تا وقتی که از آن پانویزند و این معنی چنان
 بود که در حکایت آورده اند که وقتی تا وقتی رفته بودند که غارتی کنند

اسب مبارک است بین خود نمیدهند و اگر بر پهلوی رست دایره بود
 صمد مبارک نمیدهند و آورده اند که اگر کسی بروی حرب کند کشته شود
 یا کشته شود و هم چنین اگر بر پهلوی نزدیک ناف که از اترهی گاه می گویند
 بود ناپسیده است و گفته اند که بیم است که البته صاحبش سر کنون بیفتد و
 آبی را که دندان سفید شد و لبش چون لب اشته مبارک نمیدهند
 و اگر بر کتف زیر پش نشاند بشد هم چنین مکرده است و اگر در زیر کمر
 علامتی داشته باشد بر یک طرف مبارک نیست و اگر بر نیمه پش نشاند
 باشد از آن ناپسندیده می دارند و در حرب و کوی و شکار بر روی میاید
 و نشاند که گنبد گاه دست بود مبارک نیست و بر چشم و کف و گوش چشم
 مکرده است و عرب از شوم می دانند و آبی که این علامت دارد پیش
 خرید و سوار نمیدهند و سب را چون دو دست و پای سفید بود می
 و مبارک نمی دانند و چون بر پیشانی سب خطی کشیده باشد از چشم چشم
 مذموم است اما در شوی سب هیچ سب سب است سفید نمیدهند و از آن
 در لشکر رانمی پد کرد و نقل است که سادات عرب که این معنی میکنند و
 سالاران ترکمان باور نمیکردند تا وقتی که از آن پانویزند و این معنی چنان
 بود که در حکایت آورده اند که وقتی تا وقتی رفته بودند که غارتی کنند

سفید بود یا بران چشم سفیدی بود چند کدوم می دارند و اگر بر زبان
 آب خطها بود و اندران نقطه های سیاه هم چنین مبارک نمیدهند و هر
 که از این علامات مذکوره یک داشته باشد بناید خیر و الا بخیر و ثروت و از
 سفیدیست و پیش تر همان مسج است که مبارک نمیدهند الا آنکه اندام
 فصله باشد مثل ستمی زیاده یا فصله در پهلو یا در سینه یا در پیشانی چنانچه دارد
 بود پی علقی و پی سپه آسی که چنین باشد می پاداشتن که صمد مبارک
 و میمون خسته نیست **باب هشتم** در معرفت احوای انسان بایه
 دانستن که اسبابان را چون روی سفید باشد و دست و پایش را
 شیه کومند و اگر هر رنگ که باشد و سفیدی براندیش نبود اندر ابرام
 خوانند و هر که که بر ویش سفیدی بود یا بر اندامی دیگر پای برکت اندام
 باشد از اصمت خوانند و هم چنین مصمت را ابرام می گویند و هر وقت
 که رویش سفید بود و در ثانی از سفید مغرب می گویند و اگر یک چشم
 باشد و یک چشم دیگر نه از مغرب بخلاف چشم می گویند و چون غره بفرست
 باشد و یک چشم نباشد از غره سده می خوانند و چون غره تا پیشانی
 رست باشد از اسماخ می خوانند و چون غره بر روی پس بود و چنانکه
 ان بریده باشد از غره منقطع می خوانند و چون پان غره سرخی باشد

مخالف باشد از غره شب خوانند و هرگاه که غره یک سوی بود و پی بر
 تن از غره سبیل می گویند و هر وقت که غره روی سفیدی دارد و آسای
 چشم از ابرام می خوانند و سفیدی که بر روی آب بود و چنانکه بر
 قرح می خوانند پس نسبت قرح به شکل همان رنگ کنند اگر کرد بود و قرح
 و اگر سه پهلو بود قرح مثلث و اگر چهار گوشه بود قرح مربع و اگر آنکه
 از قرح خضی خوانند و اگر در این سفیدی موی مخالف باشد قرح شبیه
 سفیدی که بر بالای اسفندی بالای آب باشد از ابرام خوانند و سفیدی که
 بر قصبه بینی بود از بالا و چشم رسیده از ابرام خوانند و اگر در سفیدی که لب
 یا بینی دارد نقطه های سیاهی باشد از ابرام همان رنگ خوانند و زمانی
 که میان ابرام سفیدی باشد لب برین اسباب از الطه می خوانند و زمانی
 که لب ابرام سفید باشد از اسفغ خوانند و اگر ابرام سفید بود از اسفغ
 می خوانند و چون سفیدی ابرام اندک بود مثل ابرام سفید می خوانند و چون
 سفیدی بر چهار دست و پای او باشد چنانکه سفید باشد از ابرام می خوانند
 و اگر ان سفیدی بالای زانو رسیده باشد از ابرام می خوانند و اگر از قوام
 رربعه سفید باشد و یکی برکت تن از ابرام مثلث مطلق البین خوانند مطلق
 البین خوانند چنانچه نسبت با دست و پای کنند و هر که که سفیدی در پای

و از آن حاجی و مرقندی نیز گفته اند که سگوست و زین باید که فراخ بود
 و پسش زین باید که بلند باشد و چوب زین باید که سخت باشد و فرقی
 و سکی زین تعلق بجا دست دهنه باشد فاما هر چند فراختر بهتر باشد و از آن
 دوال رکاب است که بجهت رازی و کوتاهی پای سبب و غایت است
 که توجیب و چهار انگشت باید از سر سوراخ که بر خاست تا رکاب و بعضی
 بر آنند که از خنای رکاب چهار انگشت همان سوار میکند و دوال رکاب است
 که بجهت دهنه است اگر در سکار یا جنگ گشته شود هیچ کار از سوار نیاید
 بلکه تخمین خطا باشد در رکاب نیز باید که با قوت بود و در فرقی و سکی
 میان اول است و آنچه سبب سکی گفته بهتر باشد و الا علم **باب نهم**
 در معرفت سواری که حکو به سوار را باشد یا نه آنکه سوار سوار رکاب باشد
 الا زمانه که سبب یا یک باشد و سوار تازی و غیر تازی بدین و عیب و نه سبب
 بدین که کدام است و بداند که از سبب امید توان داشت که نیک رود
 و کدام قابل نیست بجهت سبب را آنکه معلوم کند و باید که ندان است سبب
 و عیب و در دقایق سبب را و اند و عیب هر دو بطن سبب معلوم کند بداند که
 علت آن علاج پذیر است یا نه و دوم زدن سبب را بشناسد و بفصل بین
 داند و سواران همیشه باید که با خورشید داشته باشد و چون فصل از فرقی

فردا باید بداند که سبب است که سبب است چه قند یا چه دانه و چون در فرقی
 کران کند زبان سبب را پروان آورد و قدری مکث بران مالد و کند
 زدن سبب را و اند که سبب را رکی هست که از آن سبب را بخیزد و آن
 رکت در کردن است زیر رکت لب که چون آن بچسبند و نه اندک است و سبب
 در سعت پیرد و باید که شوال بحال و سبطاری و فصل بندی و هر چه باید
 در می باید به هم بکشد و تواند آورد و در هر جای این چنین کس را شکل توان
 یافت **فصل اول** در شرطی چند در کار است تا سواری را باشد یا اول
 سوار باید که تمام خلقت بود نیکو قدم بلند بالا و سینه فراخ و دراز پای و کوتا
 پشت و دست و رشت کم آورد و نه سر و درش نیز نیکو در خور اندام داشته
 و در آنجا باید که سبب است که سبب است چه قند یا چه دانه و چون در فرقی
 کران کند زبان سبب را پروان آورد و قدری مکث بران مالد و کند
 زدن سبب را و اند که سبب را رکی هست که از آن سبب را بخیزد و آن
 رکت در کردن است زیر رکت لب که چون آن بچسبند و نه اندک است و سبب
 در سعت پیرد و باید که شوال بحال و سبطاری و فصل بندی و هر چه باید
 در می باید به هم بکشد و تواند آورد و در هر جای این چنین کس را شکل توان
 یافت **فصل اول** در شرطی چند در کار است تا سواری را باشد یا اول
 سوار باید که تمام خلقت بود نیکو قدم بلند بالا و سینه فراخ و دراز پای و کوتا
 پشت و دست و رشت کم آورد و نه سر و درش نیز نیکو در خور اندام داشته

و در آنجا باید که سبب است که سبب است چه قند یا چه دانه و چون در فرقی
 کران کند زبان سبب را پروان آورد و قدری مکث بران مالد و کند
 زدن سبب را و اند که سبب را رکی هست که از آن سبب را بخیزد و آن
 رکت در کردن است زیر رکت لب که چون آن بچسبند و نه اندک است و سبب
 در سعت پیرد و باید که شوال بحال و سبطاری و فصل بندی و هر چه باید
 در می باید به هم بکشد و تواند آورد و در هر جای این چنین کس را شکل توان
 یافت **فصل اول** در شرطی چند در کار است تا سواری را باشد یا اول
 سوار باید که تمام خلقت بود نیکو قدم بلند بالا و سینه فراخ و دراز پای و کوتا
 پشت و دست و رشت کم آورد و نه سر و درش نیز نیکو در خور اندام داشته

و اتفاق نموده اند که سبب پنهان عیب که یاد کردیم ریاضت نپذیرد و آفت
 نکند و ریاض باید که عیب ظاهری و باطنی سبب به اندک کار بروی و ثواب
 نکرد و بعضی از استناد آن گفته اند که هر کس که دعوی سواری می کند
 نشاید که بر سه کونه سوار شود یکی حرونی و دوم بد رکاب است و سیم شتر
 اعظم **باب یازدهم** در معرفت اعضای سبب آنچه دلالت بر صحت و نیکو است
 است که لب سبب سنگ باشد و پوست پنی هم چنین سنگ و پره پنی این دو
 استخوان دو کانه که در زیر دو چشم است باید که موئی کمتر داشته باشد
 و پوست پرامون چشم هم سنگ بهتر است و سه سبب سنگ و پنی گوشت
 و پوست روی و پوست کردن چون بدست فرایگری نرم باشد و سوس
 سنگ و نرم و دراز نماید بهتر است و دیگر آرد و ده که سبب نازی است
 که پی آن نباشد که نشانه نازی بر روی نباشد یا سبب اجود و زبان آ
 باید که دراز نبود به آن پس از آن که خیزد در دهان و نشانه بیشتر باشد و کم خشک شود
 و پنی سبب هم باریک بود و سر ارج از پنی فراخ بود که را غفلت است فاما سبب
 که پنی او را می شکافند ثقی و قوی نیست اما عرب رود اندازد و استخوان دو کانه
 زیر زنجیر هم سنگ باید و پنی آن باید که فراخ باشد چنانکه سنگ سه سبب
 این هر دو استخوان و استخوان زیر کله خوشی که در و پنی آن باید که فراخ

باشد و دست و پای سبب باید که قوی و پنی گوشت باشد و پی هم قوی و پنی
 نزدیک است کم بود و نرم و پشینه بلند و بزرگ باید و خور و کاه قوی گوشت
 و کرد و از طرف اندرون موی رسته باشد و دست پنی و زانوی گوشت
 دراز و قوی و پنی و باز و کوتاه و قوی و پر گوشت و سینه آکنده پنی
 چنانچه هیچ در پوست سینه نباشد و باید که پرون آمده باشد و دست نهی
 دو کانه دراز و پنی و پنی کردن بطور و کردن سخت و دراز و خلیط کاه
 باریک و میان هر دو گوش نه سخت فراخ و نه سخت سنگ بجهت
 و از احدى گفته اند که از موی همسینه تا هر گوش چهار انگشت باشد پس حفری
 درشتی گوش بحسب مزاج می گردد تا چه کس که ادم را می پسندد اما سواری
 اگر میل به بزرگی دارد بهتر است و دو کانه بد و کوه ششای سبب سخت دراز
 و شش می باید که کوتاه باشد و فماده نباشد و درشت باشد و بهل و فراخ باشد
 و سنگ سبب بد و نوع پیشه بعضی سبب سنگ بعضی شتر سنگ سبب سنگ
 است که سنگ بزرگ و فراخ دارد و غلبه پنی و در هر سبب سنگ پیشه
 و سبب بزرگ شتر سنگ و کف سبب پیشه پسته پنی و فراشته و دنبال
 سبب می باید که از مازه رست رسته باشد و جهان می پسندد که چون کز پنی
 سبب تسلط کنی و در است داشته باشد نه فرو افتاده و نه سخت و پنی

بیشتر است اما سبب آنکه در آن خوردهای کوتاه و پشت آن نیز کوتاه باشد
 و شکم نیز بزرگ و پهلو فراخ و بران توان کرد و بعضی از عرب که در پا
 کوهها می نشینند و نزدیک بر ما و کوهها و پیشه های شسته سخت قوی
 به بعضی آید که چنانچه هیچ عیب در او نباشد و در میان سبب کردن آن
 باریک اندام نیز می باشد اما اغلب سبب آن عرب بدن موجب است که
 کریم و از آن کردن همان سپید اکنون اگر سبب از برای دویدن است
 گنی، پد که دست و پایش قوی و محکم باشد و گردنش دراز و شکمش دراز و سینه
 فراخ و ران پر گوشت و قوی و فراخ بینی و پیرا نیز همین سبب است

که در کوی رزن در قافله
 این که دوست نباشد که گاهی
 در هر دو کتاب یاد کرده اند که
 که در کوی رزن در قافله
 این که دوست نباشد که گاهی
 در هر دو کتاب یاد کرده اند که

مرد و بر کار میشت بد و در سبب را سوار می و چنانکه که از عرب خواهی که
 بدست آوری در کوفه یا کتولی بخیزی و بهر نوع که خواهی پرورش دهی چه ایشان
 سبب بزرگ قوی عیب را که فروخته اند که بهار افزون کردند و مزاج
 باقی سواران با نوع است بعضی سبب دوند و دوند و دوند و بعضی که
 چه باریک اندام چون دوند باشد دوست دارند و بعضی سبب قوی
 با چنانکه اگر دوند چند آن نداشته باشد و آن معنی قوی بجزای شخصی دارد
 از انواع سبب سبب که شتر کمانی نیک است سبب و بهر جهت اندام
 قوی دست و پای تا پشتشان دراز است و لیکن با فضل پوست است و گردن
 دراز و سر کوچک و شکم دراز و پهلو فراخ و نیکو اندام می باشد و نشاء طریقه
 کنند از حقه اندامش و بر چنین پشتشان دراز باشد بهر جهت
 دست بر پشتشان زنی در نذر و چون سوار در حال بر نشستن بروی
 دراز و نیز از خایت قوت از جای بکشد و چون بر نشینی بکام روند و البته
 رهواری کنند و اکندش بهترین سبب است هم از بهر راندن راه دراز و این
 عیب را دارد که چون راه دراز برانی میانشان باریک شود اما سبب
 صبور میباشند و چون سوار خواهد که او را بکجای باز دارد و بخلاف سبب
 دیگر که پای پای نشسته و سوار بزرگ کشیده و دوت ایشان است و از آن

[illegible]

149

GA

چه آن علامت باید که رها به دست دیگر سوار را که کشب میدارد باید که دست
 و پیوست و خوشین دارد و پرگشت بود چه پافرب بود کار از او می آید
 و نباید که سب کرده باشد چرا که اگر کاری پیش آید و بختل باید راند یا دوسه روز
 پانی خمت باید کرد سب کرده طاقت نیاورد و دل مرده و بد روز کرد
 و باشد که چهار یا از آن تو که کند که علاج آن مشکل توان کرد و سوار سنگین
 باید که سب کو چکن نخرد اگر چه سب سوار کو چکن نیکوست که اگر سوار کو چکن
 بود خدمت کند و طاقت آورد و اگر سوار سنگین باشد از کار بماند چه او را
 ضرورت سب بقوت از کار است تا روز سه پوده سب ندهد **باب چهارم**
 در تربیت کزه سب ل نهت که کزه سب را در آن زمان که کو چکن باشد
 نیست و آنست که خمت بخیزد تا آنکه توان دهنست که از حاصل نیکیت سب
 خبر باشد که در زمان کو چکن سب باشد و از آن بگردید یا زشت باشد و از آن
 بگردد عرض در حالتی که کزه سب نیکو دیدی چنانکه شطرت نیست و آنست
 که حال بجالی می گردد و تغییر سب پاری پذیرد و از آن می توان دهنست
 چه روش سب طبعی است و هر چه در زمان کو چکن خوش و دگر کند و آنست که از آن
 حواب گرداند و آن نوع خواهد بود اما علامتی چند است که دلالت می کند بر کژی
 کزه و آن نیست که یار می جود و بز و شیر می خورد و با ما در غلف سب می خورد

از نو خود دیگر علامت محمود است که همراه چشم و پچی که پیش ازین یاد رفت که
 بر بالای زانوهای دست و زیر بندگاه پای می باشد و سوی برنی آورد و
 خود باشد و چون از پس ما در میرود کردن افراشته و نشط بود و خفته می
 اندازد **باب پنجم** در زین نهادن کزه و بیان تربیت آن عادت
 است که کزه سب چون مجده مامه شود زین بر روی نهند اما آنچه از برای جانی
 است و سب اصیل بود بیکه دو سال و شش ماه بر روی گذارند چه در افزونی
 گماید بکنند کرده است و در آن حالت که زین می نهند باید که به خوبی بقدر کنند چنانکه
 خوش باشد دلالت بر تندی و پاری سب کند چه کزه هر چند که اولی سب
 و بد خو باشد بهتر است و چون زین بر او نهادند همچنان تا یک روز یا دو روز
 پاره راه بر ندر و زیست و م یا چهارم سوار را که سب سبک بر نشیند پس
 عیب است که از سوار سنگین بر نشیند و به پناهی و افزونی نیکو شود و اگر
 و قییم آنکه خورد و می نیکو تواند نشاندند و سب سب که پاهای زینت و قییم است چنان
 آنکه پشتش افتاده شود و پاده سب سب باشد و به ریج براند اما نقد کرده
 اند که شسته کرده و در روز بر زانگی راه بران افتاده کند و بهر چند روز زین
 نهند و از آن چهار ایکار آرد و چنانچه از سب چیز نرزد چه از سب هر که به آن
 زمان بر بد نرعت او را حال سب ل توان آورد و مداری که با کزه می باید کرد

از هیچ خبر نرود و چون نیاز و زمین نهادن کرده باشد که از دو که هر یک
باشد ما دام خدمتی از آن بر سر نیاید چنانچه بدیه آید میفرماید چاکر برین
که ذکر فرشته شد تربیت نماید هیچ عیب بد و نباشد مثل شمشوی و از بل
کدشتن و بد کلاهی و آنچه بدین ماند چنانچه عیب بهاء از غرضی باشد
لپس چون بگوید تمام کرده و از زهرت و حبس برفوح که سوار خواهد اودا
می گرداند بعد از آن زیاد تر کند و میسد و اندک و دوسه روز و دیگر بدین

زده چشمت و آنزهی برید و نره از دستش بپشت و سوار از غایت خجالت
فرق بسیار بر سر دروی او می زد و تا معوضه بره و شلین جفا می داشت ازین

بر کشید و بر او می زد تا چنان که شکست بعد از آن چون می خواست که با
بازو دار در بر شفت و قطعت کنی نشسته جمعی که از بزرگان حاضر بودند گفتند
که سبب دیوانه شده و بر این سبب نباشد درین حدیث بودند که سبب
بنیاد دیوانه کردن کرد و حدیثی که آمد به رویه و سوار خود را چه اگر دهنده و بر
استاد و او را لگبک و دندان پاره پاره کرد و کشت در وی در میان نهاده
و کسی آن سبب را بعد از آن ندیده پس اگر از سبب کنی صادر شود جز
و لجاج با او نمی باید کرد و بعد از او را ندان او را باز بجال خود باید آورد چه
اگر مدارا کنی و ترمیم کنی چنانچه شرط باشد از آن طبیعت ببرد و میک
شود و سبب تازی هندی هر ترمیم کنی قبول کند و رایش نباید که کام سبب
کند و سبب تازی رهوار کند مگر کسی که نیک ندود چه سبب تازی چون رهوار
کنی مهره لشتش است شود و با بنای ترمیم سبب به و زور کرد و در غایت
کرد که سبب تازی طبیعت به که در اندر که بهر جز که شو کند و برادر از آن
باز تواند آورد و سبب تازی هندی هر می لدی که کند و او را ترمیم کنی
باز بر او زود و رایش باید که طبیعت است با نیکو شناسه و بهیم که کام است
از برای کدام کار نیک باشد و ولایت مرکوب چه طایفه است اگر اعتقاد تمام بر
است خوب داند باید که حضور خود بگوئی تا سبب را ترمیم به به و براند

در میان بازو دار و کوچا که زو باید که پیش ترمیم سبب باز نماند زیرا که از اعتقاد
کند و در حاجتی که کسی بپند خواهد که بایسته و در را ندان باید که غنای را کند
نه آنکه غنای را باز کرد و پاشند و متعصب نیز در دست بر می دارد و از
جانی می جسد و اگر سبب دق بد داشته باشد و خواهد که از او بد کند شرط
است که او را سپار براند و بگوید برود و بعد از آن که مرع نه داشته باشد
از آن باز آورد زیرا که در آن حالت که غرور دار بود و ترمیم به نبرد
و چون سخت لغز و پاشش بود محتاج بر ریاضت کشیدن نیست و در کار
کرم سبب را بر ایض نمی باید داد و اگر ضرورت شد می باید گفتش بچکار
بر نشیند و پیش از آنکه افتاب بر آید فرو آمده و بهت مادیان و سخی
طاقت که نداشته باشد که سبب فعل کرد و ایض باید که غنای سبب در دست
دزد و میکلف کند تا سبب همچنان سبب بهشته باشد و در لفظ طرفی
بگرداند و باقی رایش باید داشته و ضرورت شد چون بر نشیند و طبیعت
کند داند که او را چگونه کار می باید فرمود و بطور خوب پیش کرد **باب سیم**
در فرق میان مادیان از صورت و سیرت هر چه بر سبب پسندیده است
از لایق که شمریم نیز در مادیان استوده است و فرق در آلات نیست
صورتی چند است که حذوف همه گیراند اول سپار بر سر علف استیاد و چنان

مردم نیز برده و هر که که در این استان اشکارا بود دلیل بر نیت که گزیده شود
 و اگر این علامت از جانب چپ باشد گزیده ماده باشد و علامت دیگر بر چپ
 است که سرستان صافی کند و چون آب بنده بر سر خسته و بهر علامتی
 از موده است و محل پیرایش است که چون آب بر کتبی تر بود که روزه
 در این استان اشکارا بود دلیل بر نیت که گزیده شود
 و اگر این علامت از جانب چپ باشد گزیده ماده باشد و علامت دیگر بر چپ
 است که سرستان صافی کند و چون آب بنده بر سر خسته و بهر علامتی
 از موده است و محل پیرایش است که چون آب بر کتبی تر بود که روزه

این استان اشکارا بود دلیل بر نیت که گزیده شود
 و اگر این علامت از جانب چپ باشد گزیده ماده باشد و علامت دیگر بر چپ
 است که سرستان صافی کند و چون آب بنده بر سر خسته و بهر علامتی
 از موده است و محل پیرایش است که چون آب بر کتبی تر بود که روزه

نیش و اگر بخت و عقاد و مسود و خدای سبحان اگش بر مایان
 تازی یعنی یازی اصل بر اگش اعلی کرده نیکو آورد قوی دست و پای نیت
 چنانکه از کار کردن سسته کند و اما چون نیت تازی تازی اندازی
 چون کرده که پاور و تمام فرغش بود قوی دست و پای بود و اندام و پیر
 فراخ و سینه بزرگ پیش بود اما چون مادر و پدر هر دو تازی بود بدین
 نوع کمتر انداخته و فی الجمله بهر نوع که هست باید که غل قوی و درست اند
 بش و تمام خلقت و بی عیب چه عیبها که در غل بود بهر که پیش
 هم چون کشتی و حروفی و خردی و نقصا که در اندام باشد پس اولی است
 که بهترین اسبی غل کند و خسیها طایع نماید تازی عیبها هیچ غل
 نباشد و در برای ده مادیان یک غل تمام است چه اگر مادیان زیاده از
 ده باشد فحل سسته آید و در حساب که آنچه غل خوردن است نشوند و اگر این
 شوند که راقوت چندان نباشد و در چهار غل جای چند ن بهتر است تا که
 در چهار نیز آید و بعلت تر بزرگ شود و اگر نه از کرم و سرهای همه
 باشد و کرده که او را پدر و مادر هر دو تازی باشند باید که یکبار کوبند
 جایگاه سخت بزنند و کند از نکه در میان و حل و آب بر دو که می طره بود میا
 استخوان دست و پای او را کرد و حیووت شود تا آنکه نگاه که دست و پای قوی

کرده و پس از آن اگر بخواهی که پیش ازین ذکر گرفت اورا سکن و تهست
که خواهند برند شاد و قیامت و هر چند که افزوده اند بهترین کرده آن بوده
که تازی پاک را با اکدش آکدش نیکو بر تازی انداخته چنانچه
تازی پاک و اکدش کرده بی نظیر بود و انواع بسیارند هر کدام که
که بچل کنند گره نیکو نماید و چه آرزو شده اند و نیکو نبوده است و سبب و عی

درد و آبی که در غایت از غلبه این اندام و غلبه این اندام و غلبه این اندام
درد و آبی که در غایت از غلبه این اندام و غلبه این اندام و غلبه این اندام
درد و آبی که در غایت از غلبه این اندام و غلبه این اندام و غلبه این اندام
درد و آبی که در غایت از غلبه این اندام و غلبه این اندام و غلبه این اندام
درد و آبی که در غایت از غلبه این اندام و غلبه این اندام و غلبه این اندام
درد و آبی که در غایت از غلبه این اندام و غلبه این اندام و غلبه این اندام
درد و آبی که در غایت از غلبه این اندام و غلبه این اندام و غلبه این اندام
درد و آبی که در غایت از غلبه این اندام و غلبه این اندام و غلبه این اندام

کردن قوی کند و قوی کند و قوی کند و قوی کند و قوی کند و قوی کند
بهیول فرایح و بهترین وقتی که سبب رخصی خواهند کرد و سبب روز پیش از نوروز
چون یکماه بران کینه و دغل و غلبه بریده آمده باشد و در سه زین که چهره
بوده باشد رخصی کردن مناسب تر است سبب را چون خواهی که رخصی کنی باید
که بخوانی در آن و پی تمام قوت کرده باشد و چون خواهی که رخصی کنی باید که

شش هفت نوبت باد بایان آگهی تا بر او سینه اش پاک شود و کتیه و کتیه
خایه باریک شود و معطره نه هشته باشد و از زمان که او را خایه نه هشی کنند
باید ده دوازده روز او را بدست کشند و لاش تمام کند و پس از آن اگر کار
کوچک که بر سبب چند آن دیر نباشد بر نشیند و براند و پیش از چهل و سه روز
سنگین بر سبب خشی کرده بنشیند و او را زیاده نرساند و تا دو ماه باد
در او می باقی کند و پس ازین دو ماه یکماه او را شهابه و انداخته که زوری
بر او زیاده نگذرد و بلبق نشاید که به و نه چهار ماه برای سبب چهار ماه در
خطره برسد و درین چهار ماه باید که تا زمانی که علف تر و سبب بخورد و نیز
اول بیاید و بواسطه این باشد که در رخصی کردن بهار بهتر است و در چهره
عرب رخصی کردن را نمی پسندند اما کسی که اندک برای نشست برکان باشد
اگر رخصی باشد مناسب تر است و از رخصی کردن دو عیب پیدا می شود باقی تمام
بهتر بار می گردد و اول کینه قوت پایی یا تکم می کنند و دوم آنکه در دویدن
پیدا می شود که این رکها که می برند عصب پایی و پشت پیوسته است و در دو
پس سبب نقصان پیدا می شود و آنکه علم **آب سبت و پنجم** در سبت است
که در کره کار فرموده باشند نباید و نیست که سبت تازی جلی چون کرده است
مردم صلابت افند او را بنابر بر دارند و قطع او را بکنی نمایند تا تمام باشد

دشتمی دزد و از سستی وضعی سبب شده است که بکره کار کرده بود و
پرورده و لاغر گشته پس از آن به دزدی و سرانی رسد هم طاقت ندارد
دهشت بهشت و هم طاقت راههای دور چون بکره کار نفرموده باشد پس از پنج
در آن باید برد تا کونیک بر آید چه بسیار عجب در او باشد مثل منده کی بود
آب زمش و چون در آب رود خواهد که بخسبه و در کوی زدن و نیزه بازی
سند و برست و چپ گردد و در سندی بعضی از بدلی می باشد که ناکاه او را
نشد و یا چیزی در راه افتد یا سواری نازیده بر سبب خود زنده او را زنی
برسد و سبب نازی که فریب باشد و عیب بسیار در او بدیده آید فاما چون
سواری نیک و در بعضی چنانکه شرطت او را تربیت کند آن عیبها را زایل
شود **سبب نهم** در جودادن و بکار آوردن سبب اول بسیار
که اسبی که بکار خواهند آورد و نیزه می کار از شش برمی آید یا بالاغری چه بسیار
سبب که بغیر می کار بهتر کند و بیکر هم است پس اسبی که بغیر می بهتر باشد
چون می خواهند که در الجار دارند و نه بد و نه بد و نه بد و نه بد و نه بد و نه بد
سخت کند و نه که دارد و بکند از دوازده کوشش کم کند و اسبی که بالاغری بهتر
کار کند قدری او را لاغر کنند نه بکلی که تمام به او که چشم شود حد اقل
که بهوش دیداری نباشد و بن کردش بسته بود و دوش کفش جدا

نباشد بالاغری نیزه می دارد و مقصود نیست که قوت اصلی او باز کم نیاید
سبب نهم که در دزد و کاری از او نیاید باید که پوستش چرب بود و نیک
خاک بود نباشد پس چون خواهد که سبب را برای قی کند تمام او را می باید بر
تبدیل و هر روزی می باید افزود تا در راندن تمام می کند چنانکه پنج شش
فرسنگ او را یک نوبت توان راند و تا یک هفته و یا ده روز او را کشت
براند بعد از آن او را بقطره می دو اند و هر روز مقداری زیاده می کنند
چون دو سه روز به بن بکند و بعد از آن او را یک سکن بدو چند چنانکه
تا قریب یک هفته که او را تمام توان دو اند و تبدیل و چنانچه مصلحت باشد بر آن می
افزاید پس اگر خواهد که او را به عوی بد و اند بعد از آن که برق کرده باشد
دو هفته او را سبب می باید داد و کاری نباید فرمود تا دلش تازه گردد و نشط
گردد و باید که او را از کرم و سرما نگاه دارند و بهیچ وجه نباید دو هفته که
سبب تمام خورد و بهشت چنانچه روزی یکبار دهند و کسی بر نشسته بعد از روز
پنجم او را هزار کام بر نشسته و کار فرمایند و چون فرود آید او را سکن
بهت می کشند تا عرق خشک کند بعد از آن او را بر اند و زین باز گیرند و درین
خشک بسیار بر سبب بریزند و سبب را بکند تا بر سر او مرغه تمام کند چنانکه
خواهد و چون بر خیزد او را بر خیزند و می باید که هرگز بهشت چنانچه سبب بریزند

عنان بقدر دست سوارش افتاد و بر سر کینه و کار او دیدن بهشت
و اگر سباز روز که بسوی خورشید دوشنبه با یوان ترک دو هند تهر کرد
توان کشد و نفس بهتر تواند زد و اگر بجایم خواهند دوشنبه باید که حکام گزین

سببید و نه هرگاه که بر سر میدان رسد که سب را خواهند و دیند فرود
 را و در او سه کام بدست کشید تا سر کین بچکنند و چون این شتر را بکافی آورد
 که هر چه می کشد فیه نه در اول که سبب **در سبب** و چون می کشد
 و چون خواهی که در پاری زبان کلام بگوید و در سبب و چون می کشد
 نه آنست که در دهان علی بر سر او کشد و در سبب و چون می کشد
 نه آنست که در دهان علی بر سر او کشد و در سبب و چون می کشد
 نه آنست که در دهان علی بر سر او کشد و در سبب و چون می کشد

او
را با تو دو کلام
رسد و بفرست از این بیستم
آنکه دمان با کرده بسته بودم و دمان پیش که
ان پیش که چهار خون بودم و دمان پیش که
پیش و بر سر زبان کلام در ان کلام سوم
ستیز و دلجنگ کند و باز نه بسته مانده شود و چه هست که دمان نبی بند
و در مستکلام دو دین دمان او را بسته مانده تا به بلاد او
رسد و در دین دمان او را بسته مانده تا به بلاد او
رسد و در دین دمان او را بسته مانده تا به بلاد او

بهر یک دور و ز تغییر کند گاه سبک و گاه سنگین تا اورا کدام داند به نام
خوش آید پس در چند نوبت بدان کلام برانده و به دانه آخوگر شود و در وقت

این کتاب از قلم
 شیخ محمد باقر
 در سال ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز ۱۰
 در ماه ۱۰
 در سال ۱۲۰۰
 در شهر تبریز
 در روز ۱۰
 در ماه ۱۰
 در سال ۱۲۰۰

کامزبانہ بنزندہ و اورا باب بچہ کہ خرابیست کہ ترک کند و سب سرکش دقتی او

توانی که در کتابی
در روز و اورا بر نیکی و بدی و در دنیا که چه و باز از این
شما که چه و آسودگی و این سخن مناسب است با پیش کن
بود و پیش از این به پیش و این سخن مناسب است با پیش کن
کرد و در هیچ باب دیگر از این که در سخن شما و شواهد و در هر چه
شما از این که در سخن شما و شواهد و در هر چه
شما از این که در سخن شما و شواهد و در هر چه

[illegible]

دارد و آن یکمهره نه دشت پس سوال کردند که آن مهره زیاده کجاست رایش
 دست بر موضعی نهادند از پشت همان مهره و از برای تجربه همان سب را نشاند
 هم چنان بود که رایش بغیر کرده بود و پس که مهره زیادتی دشت بهشت
 به و دلیل توان دشت **اول** آنکه چون او را می دوانی و خواهی که
 او را بازگیری نتوانی نه از دست رست نه از دست چپ تا زمانی که خوش
 باز آید **دویم** آنکه چون او را می دوانی و نه از دست چپ و نه از دست راست
 خواهی او را بازگیری چندان نزد بخود کند که چشمش سرخ گردد و خیره شود
 و این سب را علاج نکند اند **سب پنجم** در تندرست سب را بر کابل
 است که بر کاپی چند کوبند است و بر کاپی است که در حالت بر نشستن سب
 رست نه ایستد و گاه ازین سوی و گاه از آن سوی و نکند از که سوار بر نشیند
 و بعضی باشد که علاج نپذیرد و بعضی نه و باید دشت که سب چرا بر کابل
 نوعی ان باشد که چون گره پیچیده و بر بار خواهد بر نشیند غالب است که
 رضای کند و رست نایستد و سوار از برای دیری خویش سب است کس
 نه هر دو بر می نشیند و چون دوسر نوبت چنین کرده باشد بر کابل گردد
 و این را علاج میستوان دشت و علاجش آن باشد که سب را با آنکه نشیند
 بگرداند و خسته نکند و چون باز کرد و سب است کسی به و در خستگی

بر نشیند چون چند بار چنین کند آن عادت پیدا کند و نوعی دیگر است
 که از جمعی کند و از نشاط چون سوار خواهد که بر نشیند چون چند بار چنین کند
 آن عادت پیدا کند و نوعی دیگر است که شدی کند و بجهت چون دوسر
 چنین کند و خور شود و عادت کرد مدد ای این هم به ان نوع است که عظیم
 و نوعی دیگر آنکه سب را بسبب سپارد و دهند و هر که که سوار بر می نشیند بی تکلیف
 او را بدو دهند تا آنکه سب را بدو و روزی سه روز کس نشسته باشد و هر روز
 سه بار چنان خواهد که بر نشیند نکند از دست نه ایستد این هر دو علاج است
 که چون بر خواهد نشست بیگسل بر دست و پای او نهاده و بهادر را هر روز او را
 خدمت فرمایند تا آنکه طبیعت بر ما کند و چون به نشود او را خدمت می
 باید فرمود و چون فرود آید او را بیگسل کنند و بر سر راهی که تردد مردم
 باشد باز دارند و هم چنان عظیم می بینیش و هر کس که می گذرد که
 همچنان بیگسل بر نهاده بر نشیند و چون بکب روانه نکند از عادت را کند
 و نوعی دیگر است که سوار را دشمن دارد و از برای آنکه او را سپارد زده
 باشد تا آنکه چون او را بر نشیند بر سب سپارد بر سرش و سب ان کینه در دل گیرد
 و نکند از که سوار بر نشیند و او را بداند ان می کند و نکند می زند و علاجش
 است که آهسته بزد و یک سب بدو و او را آهسته بزد و بر سرش نماید و خود

اورا غلط می دهد و هر وقت که نزدیک او رود باید چندی بماند که
 بوی دهد و دست بر سر در وی و مال و بعد از آن چون می خواهد بر نشیند
 بقاعده دست بر سر در وی وی مال و کرد و دست بر آید و نگاه آید
 سوار شود و بهین طریق نگاه دارد که آن عادت بهر ما کند و نوعی کیمت
 که سب را در کوفه کی ریخ سپار نموده باشد چنانچه از آن بسته آمده باشد وقت
 نه آشته باشد و ضعیف بی قوت شود و استخوان و رگ و بی او نه است
 و ضعیف گردد و چون نه بی باشد که بالینه و تیمار نماید و چه کرده است
 او را خوش آید چون خواهد که بر نشیند رست باز شود و دست بر دار و دو می
 جسد و کند از که سوار بر نشیند چون چند بار چنین کند از عادت که چون
 سوار بر نشیند چون چند بار چنین کرده باشد خود را چنان رست کند که
 خود را بر زمین زند یا نه بلور وی افشا آنکه سبک رست شود و بقاعده باز
 افتد و سب چون این عادت گرفت به هیچ کار نیاید اما بعضی گفته اند که این
 نوع سب را نه پر است که چون خواهد بر نشیند سر سب بجزی حکم در زمین
 نماند اگر خواهد که رست شود خواند پس سوار بر نشیند و لحظه باز دارد و بعد از آن
 بکشی و بماند تا مکران عادت بهر ما کند و در **حکایت** آورده اند که
 بزرگی اسپ دشت و این عادت گرفته بود و جمعی که حاضر بودند از سواران

است شناسان و مجربان چنان گفته اند که این سب را به آب بزرگ نباید نشاند
 که تا حد رکاب باشد و در میان آن آب سوار بر نشیند تا مگر ترک کند چنان
 کردند چون بمیان آب سوار می خواست که بر نشیند دست رست می کرد و بعضی
 بازمی افشا و تا پنج شش روز هم چنین می کردند و هیچ فایده نداشت و سب به آن
 واسطه که در میان آب می افشا و در آب باشد و بکاری نیاید غرض آنکه چون
 بدین درجه رسیدند او را شکست و این معنی تجربه و قمار است پس او نه است
 و پروان آورده اند **باب سی ام** در تدریس طایع التزول و این معنی
 چنان است که سوار خواهد که از سب فرو داید و مانعند و بر خویش می چید
 و کرد و بر کرد خود می کرد و دست و پای را بر زمین میزند و خود را و سوار را
 یکجای دارد و این علت غالب است که بواسطه آن پیدا می شود که سب با چون
 پشت ریش میشود و از ار می کند و سب نیز نیک نشسته باشد سوار بر نشیند
 و آن جایگاه بوم گرم در او آشته و او را خارش در همان موضع پیدا شود
 و چون سوار بر نشسته باشد اسب از حرکت او را خوش می آید پس چون سوار
 خواهد که فرو داید یا باز دارد و سب خواند است و کرد خویش می کرد و خود
 و سوار را می جنب تا خارش او کم گردد و علاج او نه است که بجای که در اصل
 ریش شده باشد بشکافت و بپاییدی که بشکافت پاک کنند و پاره نمک کشته بماند

کرده اکنون هر چه پس می آید به عیج پذیر نیست اما راضی باید که در دنیا
که است بر تپت می دهد در میان مردم و بازار قطعی است را باز نماند که
اغلب است که این عیب از آن بدید می آید **باب سی و چهارم** در بیان
اسب به نعل به آنکه چون حیاط می رود هیچ عیب به تراز به نعلی
نیست چه اسب به نعل کاری چنان نیست تواند کرد و چون در میان
که شتابانی و سنگ لاغ باشد و نعل را به بچکند نکه از او که نعل به تپدی
از زمان صبح چاره نباشد و سوار باز ماند و شواند که برود و به نعلی از
چنان کوزه است بعضی اسبان جشمی می باشد که هرگز نعل نبت اند
و چون نوبت اول ایشان را نعل بند می نمایند و نکه از نکه ایشان را نعل
بندند باید یک دو سه بار به نعل بندند و اگر نکه از دو لولیش بر او بندند
و اگر اسب نکه از دو لولیش زیاده بر کوشش نهند و نهی کاه را بدست خود
گیرند و اگر زحمت بسیار در شکست بر دست و پای می آید به نعل و چشم می آید
بست یا جل بر سر اسب می آید چنانچه هیچ نه بند بعضی اسبان است
که چون در کوزه او را نعل خود بند بست است و ای چنانچه شرط است
نعل بند می هیچ بجای تر نشود چون از آنجا به پای او بدو آید بعد از
آن نکه از او که او را نعل به بندند پس او را آن باشد که اسب خواهد کرد

و خواه بزرگ نعل جسطی به بند و نکه از او که زحمتی بوی رسد و نعل
چون خواهی که نعل به بندی او را اول خسته باید کرد که بهتر باشد **باب سی و چهارم**
در آداب نعل بندی اول باید که چون اسب را خواهی
نعل بستن باید قبل از سه روز نعل او را بندد و دست و پای او را نکه
و در زیر دست و پای اسب سر کین نرمی افکند و تا بستن بهر چند آن کاه
و بند و قطران بر شستم اسب باله تا نرم شود و در زمان شستم کفش نکه
و اسب ن توان گرفت چه اگر خشک باشد زهره نه بفرمان است و باید
که از گوشه زیادتی شکسته شود و استاد از بهر چکی خویش نکه شستم را
بدان دست کند و چون شستم زیاده گرفته شود ملینکد و چون خشک باشد
و از پیش او را بدن نوع که گفتم جدا و اگر نکه باشد و لاغ باید کرد تا نرم شود
و دست ن توان گرفت پس چون نعل خواهی بست بسیار از شستم باید گرفت
و آنکه و بسیار شستم به نعل و در دو چوب شستم بغایت است در بزرگی
و کوچکی و سختی و سستی هر یک مانند زده خود باید گرفت و هرگز نمی باید که شستم
شستم بسیار بردارند چه اگر بسیار بردارند هم آن است که هیچ بخورد و دست او
آزاده شود و دیگر آنکه چون در سنگ لاغ نعل بچکند قدری تواند گرفت
و اگر بسیار گرفته باشد شواند که برود و نیز می باید که شستم که شستم زیاد نکه

در شروع در جلد دوم گردید
کتاب دوم از قریب فیضی است

۱. در معالجه علقی که در سر است
۲. در معالجه اسپکی که لمبیدی در سر دارد
۳. در معالجه سر زدی
۴. در معالجه سفیدی که در چشم است
۵. در معالجه اسپکی که در چشم است
۶. در معالجه اسپکی که اباز چشم می ریزد
۷. در معالجه شب کوری
۸. در معالجه که در چشم است
۹. در معالجه دیوانگی
۱۰. در معالجه اسپکی که پل علقی علف می خورد
۱۱. در معالجه اسپکی که علف در روی آن است
۱۲. در معالجه اسپکی که کرمش رسیده است
۱۳. در معالجه اسپکی که او را سر مازده است
۱۴. در معالجه اسپکی که او را قهرزده است

۱۵. در معالجه اسپکی که او را صرغ است
۱۶. در معالجه اسپکی که او را با دگر شده است
۱۷. در معالجه اسپکی که از رطوبت آن است
۱۸. در معالجه اسپکی که قویج گرفته است
۱۹. در معالجه اسپکی که او را با دگر گرفته است
۲۰. در معالجه اسپکی که او را در شکم بود
۲۱. در معالجه اسپکی که کرم داشت
۲۲. در معالجه اسپکی که او را علت مجهول است
۲۳. در معالجه اسپکی که او را تب گرفته است
۲۴. در معالجه خشکی
۲۵. در معالجه داء النازب
۲۶. در معالجه ناسور
۲۷. در معالجه دمنه
۲۸. در معالجه خفام
۲۹. در معالجه اسپکی که او را مدتها خارش بدید
۳۰. در معالجه خارش یال و دم

۳۱	در علاج آماکس آب است
۳۲	در معالجه آبی که از برشش پیش ریش شده
۳۳	در تدریس آبی که ریش او از جرحت سبب است
۳۴	در معالجه آبی که زخم تنخ و تیرد شده
۳۵	در معالجه ریشهای خشک آب است
۳۶	در علاج کرم که در ریش آب است
۳۷	در معالجه سستی نهگاه و ریش صاف
۳۸	در معالجه کرمی آب است
۳۹	در مداوای ریش پیش آب است
۴۰	در مداوای آبی که او را آب کاه و کاه چوب
۴۱	در معالجه داء البقر آب است
۴۲	در معالجه آب زرد و استقاء آب
۴۳	در معالجه حیضه خشک آب است
۴۴	در معالجه حصه آب است
۴۵	در معرفت و تدریس بادانه آب است
۴۶	در علاج شش که او را اشک خوانند

در علاج

۴۷	در علاج شیرینه آب است
۴۸	در علاج خورده آب است
۴۹	در علاج آبی که او را کش غلبه کرده
۵۰	در علاج آبی که کشتی آورده
۵۱	در علاج آبی که آماکس خیس کرده
۵۲	در علاج آبی که او را قضیب برآورد
۵۳	در علاج آبی که او را اجدام
۵۴	در علاج آبی که ستم او شکافته
۵۵	در علاج اکلیل آب است
۵۶	در علاج انکه آب ستم را بزرگ کند
۵۷	در علاج سوده شدن ستم آب است
۵۸	در معالجه سفره آسمان است
۵۹	در تدریس خفیف شدن آب است
۶۰	در علاج آبی که او را باد قطع بود
باب اول در معالجه آبی عتی که در سر آب شده اما به آنکه عتیق آن	
در دانت که پوسته از بینی او پستی آید و یا آنکه علف بخورد و او را آب	

از چشمش بود و علاج او است که بگری کچماس روغن جبهه انحراف و با قدری
در کلهوی ستور کن تا درست شود و دیگر کبر قدری قط بگری انحراف و نیک پایی
و با اندکی آتشان جامه شور در بینی سپاه کن و بخنی است که از آنزاده دم
می گویند که بچ آنرا سر کنی و طبعی بگردنش در اکلنی و طبعی متوبره است بوی
آن لبردی اندر رود و در مغز او حشه و سرا و پاک شود و درست گردد
و دیگر کبره طبعی به غرس و شراب کهن و سب را به آن حقه کشند که درست
گردد و دیگر کبره جبهه انحراف و خورد بسیار و در روغن کاکاوکن بکنند و بکاو
ستور فرو کنند درست گردد **باب دوم** در معالجه اسپه که در سر
پلیدی دارد اما به آنکه علت آن سب است که دم او گرفته بود و همه
تن او خشک شده و سخت کشته و آب نتواند خورد و علاج کبره در غفران و
نوش در از هر یکی و در دم و با پنج درم شکر بچون کند و بچهار قسمت کند و
بکلهوی سب فرو کند تا درست شود و این علاج ادم را نیز بشاید و سود دارد
که در بینی وی ریم باشد یا کش بگرد خرق و بسیار و نمک فارسی از هر یک
و در دم سنگ حوز و کند و اندر بینی ستور کند و چون در بینی ستور
اکلنی و طبعی به آری تا آب از چشم وی برود و چون در وین کرد و ستور
به نشیب فرو کند و علف نه و یک است که دارد تا هر پلیدی که در سرش

بود و در آن آید و دیگر روز آتش نه پس از چهار روز خایه رخ و یک طل من
تازه با سب پامیزد و بکلهوی سب فرو کند و دو بره بر سرش کند تا بوی
او باز شود و آن کرکشی از سر سب فرو آید و درست و نگاه می کن چون
رزد آب از سرش فرو آید و تمام بیالاید درست شود و اگر از بینی ستور
خون بکشد به علاج او است که بچ غسست او بنده ی تا خون باز آید **باب**
سوم در علاج سرزدگی سب یا آنکه علت سرزدگی سب است که
سر بخش باشد که چون دوسوسه بود و در رو چشم او تاریکی بود و این نوعی
از مغلوبی علاج کبره دشت ه ترو ده درم و در رو جوبه و درم و در غفران
ده درم و شکر سفید ده درم و قرفصل و درم و جود را کوبه و در رو
پاکر کند و بهفت من آب دروی کند تا بقدر رسیده ی به پس از آنکه
دست و در ستور دهد تا بخورد که درست شود اما اگر از سب پاری زدن بزرگ
باشد علاج آنست که بهفت روز یا بیشتر هر روز چهل شیر تازه و یک طل سب
سفید و سفید آن سرخ پامیزد تا بخورد که نیک شود و دیگر مغز زده بوم و مغز زده
نیز کوهی و دارو نامی که مذکور شد همه را با وی پامیزد و در بینی ستور بخشد
تا نیک شود و نیز اگر چندی از دیوانگی است خاصه که مادر زاده بود و دیگر زده
کشتار باید داد و از سرش خون کشون تا علت برود و دیگر کبره در سرش

در چشم ستور کند هر روز با مداد که درست شود و دیگر کپره قدری اوشن
کند و کعبه بر بالای آن بریزد و بعد از سه روز چشم او کشته نافع است
باب پنجم در معالجه اسپکی که او را در چشم ریش بود و آب سیاه
که است جو بار و غن میرسد و بر کوی پاکیزه اندازد و در چشم ستور
نهد و بعد از سه روز کپره قدری نخل طرز و فانیه را بر آب بوسم و همچون
در چشم ستور کند هر روز با مداد که درست شود و دیگر کپره قدری اوشن
کند و کعبه بر بالای آن بریزد و بعد از سه روز چشم او کشته نافع است
باب پنجم در معالجه اسپکی که او را در چشم ریش بود و آب سیاه
که است جو بار و غن میرسد و بر کوی پاکیزه اندازد و در چشم ستور
نهد و بعد از سه روز کپره قدری نخل طرز و فانیه را بر آب بوسم و همچون

در چشم ستور کند هر روز با مداد که درست شود و دیگر کپره قدری اوشن
کند و کعبه بر بالای آن بریزد و بعد از سه روز چشم او کشته نافع است
باب پنجم در معالجه اسپکی که او را در چشم ریش بود و آب سیاه
که است جو بار و غن میرسد و بر کوی پاکیزه اندازد و در چشم ستور
نهد و بعد از سه روز کپره قدری نخل طرز و فانیه را بر آب بوسم و همچون

در معالجه شب کوری است چنانکه علاج او است که جگر کو سفند را بشکند و خون
که از آن آید با خون کبوتر آمیخته کنند پاره روغن کج در آن کنند و چشم
است به آن مالند و چند قطره نیز در چشم چکانند که سفیدی پش **باب ششم**
در تیر زخمه که در چشم است به پیه آید یا کنگه خنده بر می باید گرفت و بعد از آن
روغن چربی باید کرد و در چشم او بسن تا درست شود و علاج اگر از
برین تیرسی که ناسور شود کپره زعفران و مسک و سنبل و صبر از هر یکی در کنی
و یک هلد زرد باد و درم انجبین همچون کن و در شب در چشم ستور کند چنانکه
تا خنده چون آب برود آب سیاه با آب سفید آمده را برود و دیگر اگر خنده در
چشم چون خون بود و در چشم ستور بگرد و سه درم کرشم خشک کند و باید در
چشم ستور همچون سرمه می کشند پاک شود و این ادوی را نیز سود دارد و دیگر
اگر از کوفتی بود در چشم ستور خولش پاید کرهش و اردجو و خای مرغ مرهم
کند و در چشم می بندد تا درست شود و دیگر آنکه اگر از نف هوا چشم را کزندی رسد
پشه کپره هلد زرد و زرد جوهر و کف میر یا و سکر طرز و بعد از آن که چون رسد
در چشم ستور کنند تا درست شود **باب هفتم** در معالجه دیوانگی است که
عده مست دیوانگی است که به نه آن کپره و بسجکس را پیش خود را کند و اگر کسی
نزدیک وی رود و خفه آن کند که به نه آن یا بکند جراحی بوی رشت علفه یا

نخورد و باید که او را بکندی حکم به بندند و از هر دو شقیقه رگ زدن و شراب
 کهن حقه کردن و از علف باز داشتن تا لاغر شود و نیک کرد **باب**
در تدریجی که بی علفی علف نخورد و به کسی که علف نخورد و در
که براید که کند و در طبع درست باشد باید که سبزه شست مثل کاه تازه
 درم از آن بکوی آب فرو ریزد تا بعلف خوردن آید دیگر که پشت درم
 کبر که کاهان نابالغ و در پی سستور برز تا بصبح باز آید و علف نیک خورد و فری
 شود **باب** **در تدریجی که علف در وی به پدیده آید اما اگر علف**
 علف بر وی پیدا نشود است که آب شکم در زمار بر کشیده باشد و یکبار یک
 شده باشد که مقدار دو و یک کف جگر و یک کف سینه آن و یک کف سینه
 و مقدار دوسه و نیم آب در وی کن و بسوزد در کوی آب افکن خواه از شراب
 علف و خواه از این علاج بستاند مایه تازه و در جانی کند و درم با صبر و درم
 زعفران و قدری سپند ان سرخ و درم حدش با چنان من آب بخوشانه
 تا بیک کوزه آید پس میالاید و سی درم روغن کاه و بشیر بخورد و روی کند
 و بکوی آب فرو کند تا علف که از او دیگر کبر و یک کف سر کوفته و بخوشانه
 تا صبر شود و آب بکوی کرد و بسوزد در کوی آب فرو ریزد تا علف
 برود و شکم فراخ کند و زمار بر آورد و دیگر کبر و بر خاله فری و کبش و مقدار
 یک درم سکه خون او با هم چند ان شکم و یک درم زعفران و مقدار سی
 بکوی آب فرو ریزد البته علف برود و فری کرد و دیگر کبش و روغن حد
 کبر و ولایه و کاه که آب با جوی دهد جمله با قدری شربت میامیزد
 و بیلد و من کند و با جوی به که بخورد و فری شود و دیگر اگر از خشکی فری شود

۱۰۲
 نیم من از آن بکوی آب فرو ریزد تا بعلف خوردن آید دیگر که پشت درم
 کبر که کاهان نابالغ و در پی سستور برز تا بصبح باز آید و علف نیک خورد و فری
 شود **باب** **در تدریجی که علف در وی به پدیده آید اما اگر علف**
 علف بر وی پیدا نشود است که آب شکم در زمار بر کشیده باشد و یکبار یک
 شده باشد که مقدار دو و یک کف جگر و یک کف سینه آن و یک کف سینه
 و مقدار دوسه و نیم آب در وی کن و بسوزد در کوی آب افکن خواه از شراب
 علف و خواه از این علاج بستاند مایه تازه و در جانی کند و درم با صبر و درم
 زعفران و قدری سپند ان سرخ و درم حدش با چنان من آب بخوشانه
 تا بیک کوزه آید پس میالاید و سی درم روغن کاه و بشیر بخورد و روی کند
 و بکوی آب فرو کند تا علف که از او دیگر کبر و یک کف سر کوفته و بخوشانه
 تا صبر شود و آب بکوی کرد و بسوزد در کوی آب فرو ریزد تا علف
 برود و شکم فراخ کند و زمار بر آورد و دیگر کبر و بر خاله فری و کبش و مقدار
 یک درم سکه خون او با هم چند ان شکم و یک درم زعفران و مقدار سی
 بکوی آب فرو ریزد البته علف برود و فری کرد و دیگر کبش و روغن حد
 کبر و ولایه و کاه که آب با جوی دهد جمله با قدری شربت میامیزد
 و بیلد و من کند و با جوی به که بخورد و فری شود و دیگر اگر از خشکی فری شود

درم از آن بکوی
 آب فرو ریزد تا
 بعلف خوردن آید
 دیگر که پشت درم
 کبر که کاهان
 نابالغ و در پی
 سستور برز تا
 بصبح باز آید
 و علف نیک
 خورد و فری
 شود **باب**
در تدریجی که
علف در وی به
پدیده آید اما
اگر علف
علف بر وی
پیدا نشود
است که آب
شکم در زمار
بر کشیده
باشد و یکبار
یک شده
باشد که
مقدار دو و
یک کف جگر
و یک کف
سینه آن و
یک کف
سینه و
مقدار
دوسه و
نیم آب
در وی کن
و بسوزد
در کوی
آب افکن
خواه از
شراب
علف و
خواه از
این
علاج
بستاند
مایه تازه
و در جانی
کند و درم
با صبر و
درم
زعفران و
قدری
سپند ان
سرخ و درم
حدش با
چنان من
آب
بخوشانه
تا بیک
کوزه
آید پس
میالاید
و سی درم
روغن کاه
و بشیر
بخورد و
روی کند
و بکوی
آب فرو
کند تا
علف که
از او
دیگر کبر
و یک کف
سر کوفته
و
بخوشانه
تا صبر
شود و آب
بکوی کرد
و بسوزد
در کوی
آب فرو
ریزد تا
علف
برود و
شکم
فراخ
کند و
زمار
بر آورد
و دیگر
کبر و بر
خاله
فری و
کبش و
مقدار
یک درم
سکه
خون او
با هم
چند ان
شکم و
یک درم
زعفران
و
مقدار
سی
بکوی
آب
فرو
ریزد
البته
علف
برود
و
فری
کرد و
دیگر
کبش و
روغن
حد
کبر و
ولایه
و
کاه که
آب با
جوی
دهد
جمله
با
قدری
شربت
میامیزد
و
بیلد و
من
کند و
با
جوی
به که
بخورد
و
فری
شود و
دیگر
اگر
از
خشکی
فری
شود

سیر و شنان در آب بکوشند و پای ستون آن آب بشوید پس روغن دوم
یکه از و بیست و پای او مالده تا درست شود دیگر اگر هب زرداب دارد
و از آن فربه شود کپور و صبر و زینق از هر یکی ده درم سنگ برزه و کنگر
هر یکی مقدار پنج درم آب در آن کنبه تا بکند و از آن خطانی بر آب بکوشند

که اگر اسهال دارد و بیست و پای او مالده تا درست شود دیگر اگر هب زرداب دارد
و از آن فربه شود کپور و صبر و زینق از هر یکی ده درم سنگ برزه و کنگر
هر یکی مقدار پنج درم آب در آن کنبه تا بکند و از آن خطانی بر آب بکوشند

باب سیزدهم در علاج سببی که کرمش رسیده باشد یا آنکه درشته باشد
باید او را بضع و رولونه و کل سرخ حقه کنند و بعد از آن فی لبوزا نشه
و خاکستر آن در آب کنبه و با بیه دهنه نافع باشد و دیگر کپور و کیکه سسته بکن
بر آب سرد بخورد هب ده که نیک است و از موده است و چون هب رطبی

از سرخ و کرمای سببی رسیده باشد و در غرض صیف و نزار کشته روغن کنگر باره
که و نیم رطل بخوردش ده که چون بهر چنین کند فربه شود و پیش و دم را
سود دارد و در غرض سستور را پاک کند و پرورش همه او روغن کنگر نافع
باشد **باب چهارم** در معالجه سببی که او را قهر زده باشد اما عکس است آن

که اگر اسهال دارد و بیست و پای او مالده تا درست شود دیگر اگر هب زرداب دارد
و از آن فربه شود کپور و صبر و زینق از هر یکی ده درم سنگ برزه و کنگر
هر یکی مقدار پنج درم آب در آن کنبه تا بکند و از آن خطانی بر آب بکوشند

که دیگر کپور قدری بفرستند صفای مقدار هب دوم و چهارم و خرمایشه آب بسم
پاییزه و دیگر کپور نه و بکوی هب فرو کنند درست شود و دیگر کپور قدری
نیز جود و در آن سببی بکوشند و بکوی هب فرو کنند بهتر شود و دیگر آنکه
هب قهر زده را سه درم روزی یک بار باید داد که درست شود **باب پنجم**

تدریجی که در معرفت باشد اما بداند عدالت آن نیست که سر در پیش افکند و با
دشمن برامید و دستها بیکو در کشیده بود و نیک تواند رفت و آمد
روزی حرف علاج او نیست که دو گرم سنگ اسفنج سکنه صندل کبر و خور و لب
و در کینین و نیم اب کرم افکند و در کلوی آب ریزد و درست شود و در کینه
خشک پاک کرده خوب بکوبد و با بسره تر کند و را کند تا نم بکشد و پاک
کرد و آنکه پیش آب نهند تا بخورد و درست شود و چند روز چنین کند و دیگر
برکت در منتهی ه درم دبا کینین آب بکوشاند تا بکشد و چون بکشد
در آب سرد ریزد تا مانند آب کینین شود باز در مالدن افکند و خور و لباید
چند آن مشکر در دی افکند و در آب سرد نیکو بشوید و سه روز پیانی در
کلوی آب فرو ریزد تا بخورد و دیگر اگر سرفه او از سردی باشد کبر دشت
خای مرغ و در سرکه ترش با غار فیکشانه روز و با آب که در دست
شود و دیگر بعضی استادان این فن گفته اند که سم خای مرغ پیانی در
در کلوی ستور کینین و چون سرفه کم شود کبر دشت درم مویر و از دانه
پاک کند و با تخم بادیان همچون کند پس کلوی آب ریزد تا درست شود
و دیگر اگر سرفه از حرارت باشد کبر دین مشیر تازه و نیم من مشر و درم
و کشیز در آن کنند و کلوی آب فرو ریزد تا درست شود و دیگر کبر دین

روغن تازه و یکدسته سد آب در وی افکند و بکوشاند تا طعم سد آب بکشد
کند و کلوی آب فرو ریزد تا درست شود و دیگر اگر سرفه او کینه شده باشد
کبر دین من شراب کینین و روغن کاه و نیم من و هر دو را گرم کند و در روز
در کلوی آب فرو ریزد تا درست شود و دیگر کبر دین درم سپندان دشت
درم مکن و با سم پیانیز و بعد از آن بمقدار یک جوز کلوی ستور فرو
ریزد تا غلیظ باشد و دیگر کبر دین من سپندان این سرخ از هر یکی مپست درم فرو
با نگویند از هر یکی نیم درم و حمله را خور و لباید و بشیر تازه پیانیز و
بخش کند چون جوزی و ستور را از غلظت بکشد از نیم شب تا شهاب
تمام بر آید پس یک بهره از آن کلوی ستور در افکند و دشت و از چنین
کند و از پس این جوز دارد و صد درم شراب کینین به هند تا بخورد و کینین
شود و دیگر کبر دین من از او پروان کند و قدری بادیان با کینین همچون
کند و با روغن شیر بخت کلوی آب فرو کند تا درست شود و دیگر کبر دین
نوش در دو درم زعفران و با قدری روغن کاه و همچون کند و بچشم
کند و هر روز قسی کلوی ستور فرو کند تا درست شود و کبر دین فایده
دین درم من با دین درم روغن شیر بخت ده درم کشیز و حمله را
با هم بکوبد و سه روز گرم کرده کلوی ستور فرو ریزد که سرفه را ببرد و هر روز

عود کند و اگر اخلاط بیشتر تازه بخت دهی بهتر باشد و نافع بود دیگر کبر هفت
 درم بخار و یک درم کنگر و بسم حق کند و بقدار و دردم در پی آب است و کند
 باشد و پیش از آنکه علف خور و برش را بفرار براری تا پلیدی سرش در آن
 شود و دیگر سرش به نشیب کند و یک زمان علف نه تا پلیدی تمام آید و در
 شود و دیگر اگر برش داغ کند و بر جای نهد که امید دارد و اگر در پی
 که از برش سر دل بود و کبر کین و نیم شیر و پست درم سپند ان و چهار درم
 و نه درم کشتری بوده و سپند ان جوشیده سرد کرده بعد از آن که بر او
 دوی کند و سه روز هم چنین به بند تا بخورد که نیک شود و دیگر به به چو کنگر
 و دو کند چنانچه دو و یکلو و در آن و پی او بر سر پس و عن کا و در پی وی
 ریزد که نیک شود **باب شانزدهم** در علاج اسپه که او را باد کرده باشد
 اما به آنکه علت باد که شکمی آن بود که خولش را بر زمین می زنند
 و دوسو سکه و مکر وی گرفته بود و پوست سروی خشک کشته و کودن رست
 مانده و پی فراخ باز کرده و سخت می دهد علاج او است که او را هم در آن
 ساعت از چهار رک خون کشاید و بگوید اینها وز بانش بیشتر پازنی و به
 تن و سرش بنظر پند ای و آنکه گن آب و دایان بکوی آب فرو کنی در دست
 شود و دیگر کبر و آب را و یکشنبه روز علف به پس و زد و نیم روغن و کبر

و شراب کس از هر یکی کین و پنجغال خون و شنان جا می شود خورد بگوید
 و در سر که و شراب پامیز و دیت نیکو باله و بکوی ستور خور کند و در دست
 شود و دیگر کبر و روغن کا و نیم من و نقطه سفید و دردم و در من آب و در آن
 همه را پامیز و بکوی ستور خور و ریزد و دیگر اگر اندکش از باد خشک شده
 باشد قدری به خرس آب بچوشاند و آب بایده آن حخته کند تا درست شود
 و دیگر اگر بدانی که باد فاسده است و معلوم گشت و به آب شامی آب بایند
 کس بیکام باشد و در شب بخانه و دیگر کبر کین خرمای هندی و دویست درم فانیه
 و پست و پنج درم سپند ان سرخ و یک کف تخم کرفس و باده من آب بچوشاند

بکوشی آب فرو کند و خند از سرش فرو کن و در پی او بر سر پس و عن کا و در پی وی
 ریزد که نیک شود **باب شانزدهم** در علاج اسپه که او را باد کرده باشد
 اما به آنکه علت باد که شکمی آن بود که خولش را بر زمین می زنند
 و دوسو سکه و مکر وی گرفته بود و پوست سروی خشک کشته و کودن رست
 مانده و پی فراخ باز کرده و سخت می دهد علاج او است که او را هم در آن
 ساعت از چهار رک خون کشاید و بگوید اینها وز بانش بیشتر پازنی و به
 تن و سرش بنظر پند ای و آنکه گن آب و دایان بکوی آب فرو کنی در دست
 شود و دیگر کبر و آب را و یکشنبه روز علف به پس و زد و نیم روغن و کبر

اندازد و خوشتر بر زمین می زند و آنرا عادت کرد و سوی پهلوی خود
 می گیرد و می چید و علاج بکشد و چمن آب و یک من و نیم شراب پارکین پس
 کند و نیم من به کوسفند و یکدم رگم آنکه و یکمن کدو همه را در سبب پانزد
 و یکجوشند بسیار صاف کند و آب را به آن حشمت کند آنکه نیم من آب
 کشیده در کلوی آب فرو ریزد و یکروز علف نهاده تا درست شود و یکروز
 زهره کا و بقدر دو دانگ و کلوی آب فرو کند که بهتر شود و دیگر کوکرد
 با بوره بر کرد و شش پالایه یک عمت آنرا بکند و بیشتر بانه پس
 قطران و یک بر دی نه تا نیک شود و دیگر بکشد یکمن مویزد و آنرا او پروان
 آورد و با قدری داریان و کهنین معجون کند و قدری سپند آن دردی
 آکند و اگر به چوک بکشد در کلوی استو کند نیک شود و در عین
 دیگر پاره سپند آن و در نه ترکی و سپند در که ترش معجون کند و
 قدری روغن زیت کلوی آب در کند تا درست شود و مفید باشد
باب ششم در معالجه آسپی که او را در شکم بود علامت آنست
 که از بینی وی ریم آید و از دو چشم او آب آید و از علف باز آید و
 سست کرد و علاج او آنست که دمان وی بکشد و به پنه که زبان وی
 چون است اگر دمیده بود و کجا پیش کشیده آنجا بکشد و از آنجا بکشد و در

زبان بر پیشانی آید از دندان تا همان ساعت بکشد و خوش کرد و این علاج
 خوبست و دیگر بکشد پنجاه درم حبه نخرا و یک من روغن و کلوی آب
 کند تا درست شود و دیگر بکشد یک تخت فایند با زیره در کلوی آب بکشد
 آب بالید که تا درست شود و چون از خاک حوزده پشه در من آب نیم
 من نکت در آن ریزد و کلوی آب فرو کند و آنکه بر نشیند و نیک براند
 تا هر غتی که در شکم دارد و براند و نیک شود و اگر از همه دارو عاجز شود
 از دل پاک این خسرو را بخواند تا خدا شفا دهد **بسم الله الرحمن الرحیم**
بسم الله و بالله و لا یامن الا بالله شفا انت الشافی
لا اله الا انت **بسم الله** در تپه آسپی که گرم دشته باشد
 عود است او آنست که مویهای او بر خسته باشد و زهار بر کشید و پوست
 بروی خشک شده آنرا علف نیک حوزد و کف در دیوار می مالند و علاج
 آنست که یکمن چوب شسته با جو پانزد و لیه روز به روز بخورد گرمی که در شکم
 دارد و بیدارزد و دیگر بکشد سپند آن مرغ نیم من و با نخی سیوس به به بخورد
 که تمام بیدارزد و دیگر بکشد یکمن حرا و یک من و نیم آب بکشد تا نیک من
 آید و یک درم صبر و شصت درم روغن کچد بروی آکند و در کلوی استو فرو
 کند تا از همه علقها پاک شود و دیگر بکشد یکمن کدو و با شراب کین بکشد

دینی آماسیده باشد و خولیش را سخت فراز گرفته علاج او است که بکشد
 علف از وی بازگرد و دروغن کا و دروغن تازه از هر یک قدری بگوید
 وی ریزه دان بر وزن آب نه به تا نماز دیگر پس است حلت یا تر
 ورشته بهی دمی بر لبوزی و خوردن و لبش و بهی تهر شود
 دیگر کپرد آرد جو کین من و نیم و به تازه نیم من و سی درم شکر دروغن

بجای آب که بکشد و دروغن کا و دروغن تازه از هر یک قدری بگوید
 و دروغن کا و دروغن تازه از هر یک قدری بگوید
 و دروغن کا و دروغن تازه از هر یک قدری بگوید
 و دروغن کا و دروغن تازه از هر یک قدری بگوید

آب جزرون باز استه علاج او است که او را به دکنش زیر گوش جاشی
 رکن نرته و بعد از آن پاره بشکافد و پرامون دفع کند و بکشد یا کند
 و نیک با که بهتر شود دیگر آنکه یک درم بوزن شکست بسکی شراب کین است
 و در دینی او چکانده بعد از آن او را رکن نرته که میفند باشد **باب**
ششم در حاله ناسور اما علامت آبی که او را ناسور باشد است که زیر

غایه وی ریشی به آیه که هب از آن لاغ شود علاج او است که بکشد
 سوی دم وی بر آن ناسور بند و دستش شش روز پس جویز بود و غرض
 و دو کند بهر سیر همه بیکند و علامت افتادن است که همه پرموده شود و دیگر
 کپرد دروغن کل و دروغن زیت با هم پیامیزد و کین بگوید ستور فرویز
 و بعد از آن نیم من شکر بایه و در یک من بگوید ستور فرویز و بعد از
 آن نیم من شکر بایه و در یک من بشیر تازه کند و قدری دروغن تازه با خربانه
 بشیر و شکر بکند و مقدار دو من بگوید ستور فرویز که بهتر شود و دیگر
 اگر ذکر را فراموش شده باشد و این زشت ترین چیز است نشاید چنین ستور
 دهش ذکر چه در نده و دونه باشد علاج است که ذکر او را چند بار بگوید
 و ملک بشوی و بروغن کا و بنید اید تا بجای خود باز رود **باب**
هفتم در حاله دمنه اما علامت دمنه است که مانند ناسور بود و
 آماس گرفته باشد و از علف باز نشیند و ذکر وی آماسیده و اگر او را
 باشد فرج وی تعیده باشد و روی و چشم وی تیره و دم سخت نرته علاج
 او است که کپرد بکشد و شراب کین برابر و هم پیامیزد و بگوید
 ریزه تا درست شود و اگر نیک شود و آماس کپرد هفت سنگ خورد
 و در گوش هب فرویز و ناسور سر همی نشاند که سنگ میفند حرکت که

کنند نیکو شود دیگر کمرد با دیانه و در منی وی کند تا خون پر و ن آید و از ملت
سبکتر و نعلی گردد **باب بیست و هشتم** در معالجه ختم اما علت ختم آن
چشمها بر تن سبب بیداری و جوششی آن چشمه امس کرد و زرد آید و یکی
لرزان آید علاج او است که بکمر در وضو کا و کند و با بک کبد از دوزین

ماده سالک که چو
قلم و چشمه سالک که چو
بک دوزین قوت به نیک شود و دیگر که
حفظ دوزین که بک دوزین ختم که بک دوزین
ماده سالک که چو قلم و چشمه سالک که چو
بک دوزین قوت به نیک شود و دیگر که
حفظ دوزین که بک دوزین ختم که بک دوزین
ماده سالک که چو قلم و چشمه سالک که چو
بک دوزین قوت به نیک شود و دیگر که
حفظ دوزین که بک دوزین ختم که بک دوزین

تا بخورد به شود و دیگر اگر آنزک که ختم کوی به بک نعلی خون وی برود
و قوت علف کم شود بهتر شود و اگر زنجار منی بر سبب سبب نعلی یا بر جوش
و بهی تا بخورد زود به شود و اگر خنج سیر و سپه سنگ و خا بر سبب
اخذ تا بخورد و شش برود و دیگر رو باهی کشد و همچنان با سوی است

شکم در یکی اکتند و آب به پزد تا از هم جدا شود و چون آب نشسته شود
به به تا بخورد و اگر این آب بخورد فرو ریزد و تا ختم برود و به شود اصل
ختم بر آن موضع که چشمه بود زیر آن سفیده بود و چون بنایه کرد و در باغ
باید کرد تا خشک شود **باب بیست و نهم** در معالجه اسپ که او را در تها

باید در دوزین که بک دوزین ختم که بک دوزین
ماده سالک که چو قلم و چشمه سالک که چو
بک دوزین قوت به نیک شود و دیگر که
حفظ دوزین که بک دوزین ختم که بک دوزین
ماده سالک که چو قلم و چشمه سالک که چو
بک دوزین قوت به نیک شود و دیگر که
حفظ دوزین که بک دوزین ختم که بک دوزین

ماده خارش مال و دم را برود و دیگر که در طحی مزاج و بر وضو حل کنند
تا چون نطفه شود انگاه بر تن و مال و دم ستر مال و بیالاید که خارش
بر و نیک شود و دیگر اگر خارش از سه در شش بود زنجار شش هر دو لیت
و بر وضو زیت لبر شد و در مال و دم سبب مال کاهی که خوش ده

باب سی و پنجم در معالجه ریشهای خشک و این معالجه وقتی باید کرد که تمام ریشها بشکند و در خشک سه دقیقه و سوم چهار مثقال و خورده کند و در مثقال و سرکه کهن دو دقیقه و در یکی مثقالین کند و پس از آن مرهم از آن سحر و بر ریش نهادن سودمند خواهد بود و دیگر مرهمی که ریشهای زشت را سودمند بود شب یانی سودده در آنکین کند با نشی نیم خفته

کوفی از آن است که در دهن
 کوفی از آن است که در دهن
 کوفی از آن است که در دهن
 کوفی از آن است که در دهن
 کوفی از آن است که در دهن
 کوفی از آن است که در دهن
 کوفی از آن است که در دهن
 کوفی از آن است که در دهن

و بجز شانه و پالایه دیگر پاره بر سر ریش نهد و پاره شب یانی و کند و کوفه و در آن ریزد و همی پزند تا بقوام آید و شل غسل پس از آن پاره سرکه کهن در آن کند و بر ریش نهد که نافع باشد **باب سی و ششم** در معالجه سستی نیکاه سب و ریشها روح کرم و دود سکنی و شراب پاره بر سر ریش نهد تا سخته شود و استخوان زیتون در آب کردن و همچون سفین ریشها

مالیدن سود دارد و اگر بر ریش نهد نافع باشد و چون دانند که بر ریشها مالند یا بر ریش نهند همین فعل کند **باب سی و هفتم** در معالجه کروی سب این علت بر سبب از حرارت و خون سوخته بر مزاج غالب شدن می شود دفع می کند و نظایر پوست می مالند از دهن آن است که سب را سخت از کردن رنگ کبکینه و از هر دو دست نیز همین سبیل و اگر تر باشد عسل و درامی باید داد و بعد از آن که کرم به آید به باشد به قزو و خاسته باید مالید اگر فضا به باشد پودنه آید و هم آنجا به سبب قزو و خاسته ریش کرد و اگر به سبب قزو و خاسته ریش نشود و جورا در روغن زیت می باید جوشیند و بر آن بجا می باید مالید ریش کرد و خون کرد و پس از آن لباس پاره بر کرد و دهان موضع را سخت باله بعد از آن قزو و روغن زیت و قند و عسل و بطور دهن به سبب ریش می باید بخت و کوپند و در آب کمین حل کنند و در کلوی سب ریزند که بهتر شود و اگر کرد بود یک طل و اگر دوزین باشد یا سه زین در در طل بیشتر بخت قوت سب و روغن زیت و شونیز کوفه و با یک می باید بخت که بخت نهد و بکند از نده تا سرد شود و در جایگاه کروی مالند که نافع بود و دیگر شونیز و کو کرد و سپندان و کل و روغن زیت با هم آمیخته کنند و بر آنجا مالند و بعد از آن بر پشت و دم مالند که به شود و بخت

باب سی و نهم در مداوای ریش بس علت اوشت که دقتا مبدی

از دهن او برمی آید و بوی دمانش ناخوش بود و علاج او آب بنفشه محقق که از
خرفه می خورند قدری روشن کل سه دقیقه می باید آنجست که پنج روز پیش
روز هر روز یکنوبت در کلوای آب می ریزند و بعد از آن کثیرا با شالی
شیرین و شیر در سم آتخته در کلوای او ریزند و اگر شیر حفر نباشد

باب سی و دهم در مداوای ریش که در کلوای آب می ریزند و بعد از آن کثیرا با شالی
شیرین و شیر در سم آتخته در کلوای او ریزند و اگر شیر حفر نباشد

به شود و چون کبر دانندش بر وسیله یک بر برگرد و علاج او است که
بر وسیله او بر دهن کا و باده در کت بکشند و او را در آب روان
باز داشته که روی لطیف بال باشد فایده دهد **باب سی و یازدهم**
در مداوای آب که در کلوای آب می ریزند و بعد از آن کثیرا با شالی
شیرین و شیر در سم آتخته در کلوای او ریزند و اگر شیر حفر نباشد

باب سی و یازدهم در مداوای ریش که در کلوای آب می ریزند و بعد از آن کثیرا با شالی
شیرین و شیر در سم آتخته در کلوای او ریزند و اگر شیر حفر نباشد

که او را آب کافور در ده بسته تا به روز دیگر آب نهند و هر روز قطره
دو من آرد جو باید دادن و چیزی دیگر نه **باب سی و بیستم** در مداوای آب که در کلوای آب می ریزند و بعد از آن کثیرا با شالی
شیرین و شیر در سم آتخته در کلوای او ریزند و اگر شیر حفر نباشد

آرد و بگذرد که همیشه که نیکو شود و آن بادامه زایل کرد و دیگر مانند چرم
 در نه ادریم و سریش را با اسم می باید سرشش و بر پی اسب می باید
 و بر کوپاره می باید چیدن تا یکد و روز بگذرد و چون خواهی که از دست
 اسب کشتنی تخت باید که اسب را در آب جاری یا آب سپاری بران
 ریزی تا زمانی که چنانچه شرطش تر شود بعد از آن رگوه پاره باز کند چه
 اگر تجمل باز کند موی کند شود بکه پوست را نیز ریش کند و پی را نیز باز دارد
 علاج دیگر که باید در او ایل کرد هست که رگی پر و ن حزد که هست که از کت
 جشی بخونند می باید زدن و می باید کسی که آن رگ می زند جشی بر چه
 تمام تر بشه و نوعی کند که غیر از رگ بگذرد و عصب رسد که این
 دست اسب ضایع شود و چون رگ بزنند اسب را بدارد کس که می باید
 را ندن تا خونی داده که در آنجا جمع شده باشد بیاید و پاره قطران در
 کند و بکه و در آنجا پاره کشته حزد کرده به هم بچوشت نند تا آنکه بچوشت
 پس دگر پاره بر سر چو پی نهد و آن دارو را را چنانچه گرم باشد بچوشتی که
 دست اسب بسوزاند بر عصبان اسب بانداید و دوسه روز برین نوع باید
 کرد و چون این دارو می کند باید که نکند از دکه اسب قطعه دست را به نند
 بخار و تا بچوشتی لباید که چون بخار داورده اند که هم هک بشود و چون

سه روز بگذرد و آنجا را بر و غن کجست بماند و اسب را بعد از آن در میان
 آب می باید که نشت و در میان و حل نیز نیکوست علاج دیگر آنکه چون این
 زحمت در اسب بید آید آنچیز در سر که باید نهاد تا زمانی که هر دو کسان
 شوند و بر عصب که اندانند روز بروز تا افزونی که بید آید بشه کم شود
 دیگر قدری دینه بر کلیم پاره نهند و در پی اسب دوزنه تا آن نفخ و آکس
 که بر سر بندگاه استاده بشه پراکنده شود و علاج آسان تر کرد و اگر
 بدین واسطه دست اسب آماس کرد می باید که اسب را در آب سرد بنهد
 و بعد از آنرا برانند تا آن آماس زایل کرد و علاج نیست که اسب را چون
 این زحمت پیدا کرد و بر همان موضع دماغ می نهند و لیکن جانی که عصب
 نزدیک بشه خطرناک است نهاد که دماغ به عصب رسد و دست اسب
 شود و باید که چون دماغ خواهند نهاد پی اسب صافی و روشن و پیدا
 بشد و دماغ با حسیط باید نهاد و باید که تالش دماغ با سخنان تر
 و زیاد و نیز می باید سوخت و زیادتی است که پوست زیر دماغ بر کت بهج
 حال دماغ بر آنجا نهد باید نهاد که دماغ عصب رسد و زیان باشد
 و اگر خواهند که زیاد بسوزانند و پوست دست اسب بر کت قطران بر کت
 باید اندود تا چون دماغ نهفته قطران بچوشت و پوست بر کت و چون

داغ کرده شده باشد نمک آب بر آنجا می باید مالید تا دست سخت
 آقا پاره موی و قرد و چه خوک و روغن زیت و نمک چندان با یکدیگر
 و جایگاه داغ بر آن بند تا هفت روز بعد از آن با پی که قدری خاکستر
 بان کرده باشند و قدری روغن زیت همان موضع را می باید پشت و
 پس از آن شراب و روغن زیت بر آن جای مالند و دیگر نمک اگر در
 پر کنند و بهر دو روز آب می باید پشت و بعد از آنکه شست باشند پاره
 روغن کل را بر آنجا مالیدن مفید باشد و قطعه ای با پی که پشت که است
 یا بهندان آنجا بکاه بخار و اول روز که آب را داغ کرده باشند بگذارند
 او را نرم باید را بدن و پس از آن در آب سرد می باید دوش تا شود
 چه آب را که داغ کرده باشند هیچ چیز سودمند تر از آب سرد نیست
 که آن موضع را می شوند علاج او در وقتی که این زحمت دراز کشد و آن
 عقده که گفتیم چون استخوان کرده است که آب را با زعفران کنند بعد از آن
 موضع همان زحمت را پاره آهن و در آن کنند موی از آن برود و با سکنجبین
 بشوید تا عصب و استخوان چنانچه شرطت به پی آید بعد از آن نشتری
 سرپهن بر کرد و میان عصب و استخوان را بشکافد چنانچه عصب را از آری
 نرسد و چون بشکافد سه کار در آن فرمایند باید کرد و استخوان موده را

ببرد و پروان با پی آوردن و چون چنین کرده بشی پاره نمک بر آنجا
 باید آکند و دیگر بس پاره سخت می باید بست تا اگر فتنه مانده باشد نمک را
 زایل کرد اند **باب هجدهم** در علاج شش که از استخوان می گویند و استخوان
 آن است که چون مهره می باشد بر عضوی است و پشنت که در پشت
 و نمک گاه به پی می آید و از آن علاج با انواع کرده اند علاج او است که از آن
 شب و روز به دست می مالند تا برود و اگر نرود باید که با نذر آن مهره
 از زیر چیزی بسیار نهد و بر سر آن مهره نهند و نیکو به بندند و بهر دور
 با زمی کشاید می مالند و دیگر با زمی بندند تا بهتر شود دیگر علاج آنست که دو جزو
 از پازنر کس و یکجز وار کومان شتر هر یک را جدا بگویند بعد از آن
 با هم پامیزند و همچون کنند و در کو پاره را فستیک کنند بطریق
 همان مهره حلقه بسیارند و پرامون همان مهره نهند و آن همچون که از
 پازنر کس و کومان شتر ساخته باشند در میان حلقه نهند و هر یک از آن
 بر سر در و نهند و بر کو پاره چند و دور و زبکند از آن و روز سیوم باز کشند
 اگر چنان بود که همان مهره نرم شده باشد خیر و الا دیگر باره همان مهره
 ترکیب کنند و باید که پازنر کس زیاده از کومان شتر کنند و این
 که گفتیم بر آن نهند و دور و زبکند از آن و بعد از آن بکشند اگر چنانچه

باشد که گنشت بر کجا نهند ^{پیم} باشد که تبر که انرا بشکافند و گنشت بالند تا پا
که باشد تمام پاید و پس از آن که بالایش تمام شده باشد پاره سفال
شور خرد بپایند و چند روز بر آن جایگاه می نهند تا نیک شود و می آید
تاسدست بانه علاج دیگر آنست که پاره گنشت آبی نیکو کوبیده و بر وزن کجا

[illegible]

افشا
بخود و اگر چنان
باشد که مهر و بزرگ کرده باشد
عقد آئین جهان اندازد بسیار و از دوستی
عقد را بر سر مهر و نه دوستی
چون بدی گاه نمیدانند که بزرگان
و داور و کینه از بعد از آن عقد را
چون بدی گاه نمیدانند که بزرگان
و داور و کینه از بعد از آن عقد را
چون بدی گاه نمیدانند که بزرگان
و داور و کینه از بعد از آن عقد را

نیکو بشوید و لیسترد و دیگر باره آب و خاکستر بشوید پس سه روز موم درون
زیت و زنجار بر او اندازید هر روز سه بار پس از البر که بشوید و واقعا
در آب جالد تالبت شود و قیر تر آب پامیزد و بر آنجا جالد که به شود و یا
وقتیکه معالج می کند قطعا کند که در دست هب یا پای در آب نهه علاج
دیگر است که در گوش نیز در مسکی در رسم کند و به آن دست و پای هب
که شیرین رسیده باشد می اندازد علاج دیگر است که سرکین خوک خشک کرده
بسکی بساید و به آن موضع اندازد علاج دیگر هب را که این زحمت است

۱۳۷
 باشد زبونه چینی بخوردش ده و اگر دوع در بونده خواهد داد باید که بخرطل
 دوع باشد و سه من سنج در آن افکند و بکشد و بکندارد و آنکه چهار دانگ
 ریوند با یکن آرد جو در میان دوع کند و آب را نشنه کردانه و بخوردش
 ده که نافع باشد و هم سب را سود دارد و از مایان دفل و خبی اما
 اسپ که گزده باشد بوی نیس باید داد که قوت و حرارت چندان دارد
 که طاقت نیادرد و هم باشد که مغلوب گردد و چون آب خایه دارد دوع
 در او انداده باشی او را علف تر و کاشنی و خیار باید داد و در تبستن
 آب را دو نوبت ازین دوع در او انده بدهند که کافی باشد **باب چهل**
هشتم در معالجه خوره و عذرت خوره است که ریش آب خورده باشد
 و با کواشده و از گوشت پاره همچون دانه دانه شده باشد و در روز
 پهن و شیر می شود و نیز باشد که این بر دم سب افند و اگر عجزش کنند
 غالبان باشد که دم میفکند علاج او است که زرنج سرخ رزد و اقیاقیا
 از هر یکی سه درم و شش دانگ و آب نرسیده از هر یک چهار وقت
 هر را جدا جدا بکوبند و بعد از آن در سبکی با هم کنند و با قاشق بنهند
 تا خشک شود پس بکوبند و خورد کنند و کوپاره با بکشد و عاری موده بر او
 بپاشند و بر روی هان جرحت نهند از شام تا با باد و چند نوبت

۱۳۸
 هم چنین کنند که همیشه است که بهتر شود و اگر جانی باشد که رگو بر کتاف
 نهاده و در و بر کتاف بپاشند و برکت درخت بر روی نهند و بکندارد که
 پیچ دانه کوش و چغندر و بر کتاف بپاشند سودمند باشد و اگر تبانه
 زرنج رزد و زرنج سرخ از هر یکی ده درم و آب که هفت نوبت آب خوش
 نیک است باشد باشند و خوشک کرده و کوفته چهل درم هر یکی جدا بکوبند و بپزند
 و در سرکه کنند چنانکه سرکه دو نوبت بر روی آن در آید و چون سرکه با بخورد
 دیگر باره در آن کند تا سه چهار نوبت در روز هم چنان در خشک
 کند و بجزیر چیده کردانه و بهان موضع که خوره در آن افتاده باشد لبر گردد
 کند و این دار و بر روی پراکند که نیک شود **باب چهل نهم** در معالجه
 اسپ که او را کش غلبه کرده باشد اما علت این علت چنان باشد که از
 دست و پای می نالد و جسم می بچرد و چشم خوابیده باشد و نیک است
 رفت و دیگر سرش سرخ و سرش آماسیده و همه تن بار یک بود و آینه
 حوزون علاج او است که بپزد و یک استه هفتیج و قدری مکن فارسی خرد
 بکوبند و در مینی بکشد و یک در آب نه روز دیگر بکوبد و عینده خایه مرغ
 در روغن کاه از هر یکی سی درم و با هم بکشد و در کلوئی بکشد تا بخورد
 که به شود و دیگر بکشد در عفران و نوش در روز و چوبه از هر یک ده درم حوزون

خاک مرغ را سفید ریختن و زرد برباد دادن نافع بود **باب پنجم و هشتم**
در تدریج شکاف شدن سم و از آنکه گوشت و شقاق نیز گوشت صلیح شود
که ایک و قطران و نطفه و زرد را یکجا کند و بعد از آن داغ کند و چون
داغ دارد که گفتیم کرده باشد داغ نموده باید که کنداره که سم باشد
و بسیار در ابروی بایستد و زمانه آن که باز ایستد هر چند همان جهت
بتر شود چون بر نشیند و میراند دیگر باره سم شکافده شود و چون در تنهای
مردا و بر نشیند و میراند در آن حالت سم باز اندکی شود و هر چند در
زمان بر نشستن آب لنگه نشاند که صلیح در آن است که در آن
زمان بر نشیند تا بهتر شود دیگر تا بهی سم را چنانکه گفتیم دانه و قطران بهم
که آخته در آن می باید چکانند و بعد از آن روغن بادام تلخ چند نوبت
باید کرد که میفند به دیگر آب خیار و شبنم پخته بعد از آن که جوش ندهد به
در سم آب ریزد که میفند به **باب پنجم و ششم** در معالجه درد اکلیل و این
زحمت است که سم رسیده باشد و چون موی خور و کاه سم بپزند باید در
کند و دست از جای بردارد و هم آنجا گرم باشد چند روز نطفه سپاه بر کاه
می باید اندود و بعد از آن نطفه و دانه بر کاه طلبد باید کردن و اگر دانه
انجا باز نهد و روغن کاه و بر آنجا می ریزد نافع باشد **باب ششم و هشتم**

در تدریج آنکه سم را بزرگ کند و بر ویانه خنجر خطی با آب در وی بپوشد
و هر چهار دست و پای میفند از آن سم را سم نرم شود و زرد و بر ویانه
چند کن که از دانه و دیگر گوشت کند و با هم بپایزد و بر سم آب باز بندد از طرف
شست و پاره پوست بر آنجا بندد و دانه پاره بر کرد و بروی میفند تا کوهی
به آن پدید آید و زیاد تر کند و زرد تر فایده دهد و بعد از آن سم را
بر روی سر کین خشک کرده باز دارد و تا یک هفته و یا ده روز از آنجا
پروان میاورد تا سم را نیک گرداند و بر ویانه علاج دیگر به نطفه و قطران
سم را سم تاب باید کرد پس از آن روغن بادام کوهی تحت گرم کند
و به آن مالد که نفع دهد **باب پنجم و ششم** در تدریج رسیده شدن سم آب
اگر کسی را سم از پی نفی سوده شود و نتواند راه روش علاج او نیست که
بگرد قدری خسر و کند و به کوه سفید هر سه را بگوید و چند جوی کند و بر ویانه
سم آب کند و به آهن داغ کند تا در آنجا بگذارد و سه روز چنین کند و سر کین
خشک زیر سم آب کند که بهتر شود علاج دیگر قطران شامی و نطفه سفید
در روغن تازه بپوشد و نیم گرم به سم آب فرو ریزد تا سم قوی کند
در روغن لبم چکانند نیک باشد و دیگر که در خور زهره و شیر خشک و
مکی بگوید و در آب بپوشد و بعد از آن بر کوهی کند و بر سم آب بندد

در غفران بهم آنچه سحر و زبوسته در خرد و زبانش فروریزند که نفع
 باشد و نیزستان روغن کاو در نوش گند و در تابستان هم شیه
فصل در هم و خنای و این عدوی است پرونی و اندرونی در
 کلوی آب اما علاج او است که روغن کاو در وی مالند و چوب کزبر را
 دو و گند تا بخت شود پس بدست بپشتارند تا هر چه در او باشد پرونی
 آید اما اگر اندرونی باشد علف خواند خورد و هر چه از آب و علف خورداز
 چنی او بردن آید علاج او است که روغن کاو با خرمای استخوان پرونی کرد
 در دنان دی کنند بعد از آنکه بهم گرفته باشند تا نرم شود هم چون هم
 تا از آن بخت کنند و او باز کند و بهتر شود علاج او است و علامت خنای است
 که آب می ریزد **فصل** یا زدهم در علاج حنک ان است که دهن در با
 آب بکام ریش شود علاج او است که آرد و خطی بر دو بهم در آن
 مالند که به شود و هر ریش که باشد سود دارد اما علاج سفیدی که در چشم است
 است که گشت در با و کبر سب و شکو طرز از هر یک قدری بهم بپاید
 دیگر بریزد و در چشم آب کشد و آب نگاه دارد تا آن بکند از علاج
 دیگر که درم فلفل و نیم درم نمک با هم محق کنند و با پنجه درم آرد چو پانزده پس
 بر شند و در شور نمده تا چون قحط کرد و سیاه شود آنگاه محق کنند و چون

در غفران بهم آنچه سحر و زبوسته در خرد و زبانش فروریزند که نفع
 باشد و نیزستان روغن کاو در نوش گند و در تابستان هم شیه
فصل در هم و خنای و این عدوی است پرونی و اندرونی در
 کلوی آب اما علاج او است که روغن کاو در وی مالند و چوب کزبر را
 دو و گند تا بخت شود پس بدست بپشتارند تا هر چه در او باشد پرونی
 آید اما اگر اندرونی باشد علف خواند خورد و هر چه از آب و علف خورداز
 چنی او بردن آید علاج او است که روغن کاو با خرمای استخوان پرونی کرد
 در دنان دی کنند بعد از آنکه بهم گرفته باشند تا نرم شود هم چون هم
 تا از آن بخت کنند و او باز کند و بهتر شود علاج او است و علامت خنای است
 که آب می ریزد **فصل** یا زدهم در علاج حنک ان است که دهن در با
 آب بکام ریش شود علاج او است که آرد و خطی بر دو بهم در آن
 مالند که به شود و هر ریش که باشد سود دارد اما علاج سفیدی که در چشم است
 است که گشت در با و کبر سب و شکو طرز از هر یک قدری بهم بپاید
 دیگر بریزد و در چشم آب کشد و آب نگاه دارد تا آن بکند از علاج
 دیگر که درم فلفل و نیم درم نمک با هم محق کنند و با پنجه درم آرد چو پانزده پس
 بر شند و در شور نمده تا چون قحط کرد و سیاه شود آنگاه محق کنند و چون

باده رطل آرد جو هر روزی تا ده روز باید کرد که نافع بود و رنج ماندگی و
 کوفتی از دبر و درد و فربه شود دیگر اگر کسی از کار یا بازی اورد و هیدن او را
 بخورد نفع باشد علاجش نیست که رکش بزنند از هر جا که خواهند و پاره
 اردو جو با خون پیامیزد و مرسم کند و بهر کربس بند و بر آب که کوفته تر
 باشد طلا کنند که نافع باشد و دیگر اگر اسپه در تاختن بکشد عقلت
 است که شکم او اما سیده و پالمش لرزان باشد و مردم می افتد و بجز
باب ششم در معالجه اسپه که او را با قطع بود اما عقلت این
 چنان باشد که شکم وی برآمده باشد و سرش آما سیده و هفت اندک
 خون کرده و بسیار خبی خسب و خیزد و کبر و سرکین به شواری نکند و در حیا
 بزرگ می ریزد علاج بکیر دکن من بول آدمی و نیم من آب که برف و قدری
 آب خیار با درنگ و همه را بجوشاند و بادیان و ورس و اکثره از هر کی
 کیدرم در وی نکند و به پس ساعتی آب را براند و بعد از آن ان دور
 که در میان دوران نیست کشته و پس از آن آب و نمک و به آب را
 حقنه کند و دست و پالمش بر دغن نرم چرب کند و باله و روغن نرم نرم
 در برش مالند چنانکه نشانه وی رسد دست شود دیگر بکیر و ششم پنج است
 و از بزرگ وی چند آنکه خوابی و دوسن خرما با سه من آب بجوشان

و پالای و بکلوی ستور فرو
 کن که بهتر شود
 ان شاء الله
 و قدر غت من کتیب من الکتاب عن الملک التوابع یوم الت ورس من شهر
 ذی القعدة المحرم ۱۲۳۱

۱۲۳۱







